

سلاح های شیمیایی و جوانه های امید در غزه!



عکس بالا: اکرم با ابوجا با آثار سوختگی که پزشکان میگویند اثر فسفر سفید است. عکس پایین: کایوم باترلی فعال حقوق بشر ایرلندی.
بقیه در صفحه ۱۱

کارگران و نیاز به یک دیدگاه رادیکال

نوشته: David Bacon - ترجمه: صفار ساعد - بقیه در صفحه ۵

پژاک از زبان رسانه ها

نسرین ابراهیمی - بقیه در صفحه ۱۴

اطلاعیه سازمان عفو بین الملل

در رابطه با تخریب گورستان خاوران - بقیه در صفحه ۱۶

اندر سوگ سیاوش شاملو!

خسرو شاکری - بقیه در صفحه ۱۵

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر در باره

تهاجم اسرائیل به غزه - بقیه در صفحه ۱۶

آیا اسرائیل در دستیابی به اهدافی که قبل از تهاجم اخیر به غزه اعلام نموده بود، موفق شد؟



احمد نوین - بقیه در صفحه ۲

* دیدگاه *

وظیفه اوپاما و انتظارت فرودستان

هادی ستار زاده - با برداشتی آزاد از اسلای ژرژک - بقیه در صفحه ۸

بودجه سال ۸۸ و بستر آماده بحران اقتصادی

بقیه در صفحه ۹

14 میلیون نفر زیر فقر شدید و ادعای وزیر رفاه

دال بر عدم وجود انسان زیر خط فقر در ایران!

رسول آرام - بقیه در صفحه ۱۰

شیوه های جدید شکنجه روحی

علیه زندانیان سیاسی در بند ۳۵۰ زندان اوین

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران بقیه در صفحه ۴

محمد البرادعی: اسرائیل جنایت ضد بشری

مرتکب شده است!



آیا اسرائیل در دستیابی به اهدافی که قبل از تهاجم اخیر به غزه اعلام نموده بود، موفق شد؟



احمد نوین

کودکان خردسال در صبحگاه هفدهم ژانویه 2009 در حال ورود به مدرسه سازمان ملل در غزه بودند. تعدادی وارد مدرسه شده و چند نفری نیز در حال ورود بودند. در آن لحظه تعدادی توپخانه های ارتش اسرائیل، بطرف این مدرسه جهت گیری نمودند. صدای شلیک توپ ها، پرده های گوش ها را بلرزه در آوردند. بخشی از ساختمان مدرسه سازمان ملل فروریخت. گرد و خاکی عظیم به هوا بلند شد.

پس از آنکه توپخانه ها از صدا بلز ایستادند و گرد و خاک ها فرو نشستند، در مقابل چشمان بهت زده ناظران، شکم های دریده، دست و پا ها و اجساد بچه های مدرسه، که با خاک و سنگ درهم تنیده بودند، صحنه ای غیرقابل باور را به معرض نمایش گذاشتند. در میان اطفال کشته شده، سه فرزند یک پزشک مشهور فلسطینی نیز در تل خاکی که برپا شده بود، قرار داشت.

این پزشک فلسطینی که از دوستداران صلح بود، از چندی قبل اجازه یافته بود که هر روز در مقابل دوربین تلویزیون اسرائیل در غزه قرار گیرد و بزبان عبری، با بینندگان اسرائیلی سخن بگوید. خبر قتل فرزندان این پزشک، زمانی که در مقابل دوربین قرار گرفته بود، بگوش او رسید. صحنه ای ضجه های این پدر، آنچنان دلخراش بود که تعدادی از بینندگان برنامه را نیز به گریه انداخت. کنترل از دست مجری برنامه نیز در رفت. مخبر اسرائیلی در مقابل دوربین تلویزیون، در حال مخابره خبر، گریه میکرد.

واحد مرزی خبر روزنامه "ها آرتس" نوشت:

" عملیات سرب گذاخته به جنون کشیده شد، حمله به هر شهر پرجمعیت، اشتباهی فاحش است، اما وقتی پای مشروعیت بین المللی اسرائیل در میان است، این حملات چیزی جز دیوانگی نیست."

" حمله به مکان متعلق به سازمان ملل (در غزه) وقتی که دبیر کل آن در بیت المقدس به سر می برد، دیوانگی محض است."

" با حمله وحشیانه به نوار غزه در جهان بی آبرو شدیم!"
" عملیات غزه هر چند ممکن است حماس را تحت فشار قرار دهد، اما اسرائیل را ویران می کند."

" چند روز آینده آتش خاموش خواهد شد، ابرها کنار خواهد رفت و عمق فاجعه نشان داده خواهد شد. (آن وقت است که) سول تصاویر در مورد خرابی ها و کشتار به سراسر جهان سرازیر شود. بعد از آن است که ما باید هزینه جنگ را با روحیه ویران شده فرزندانمان بپردازیم."

یونیت لیبی در روز سوم جنایت غزه در پایان اخبار گفت:

" بسیار سخت است که افکار عمومی را راضی کنیم که این جنگ عادلانه است."

از یک طرف؛ پایداری مردم غزه در مقابل حملات وحشیانه ارتش اسرائیل و ناکامی در برآوردن مقاومت مردم غزه، کلبینه اهو المرت را با شکاف مواجه نموده بود و از طرف دیگر؛ پشتیبانی مردم ترقی خواه از مبارزات مردم فلسطین و محکومیت تهاجم ارتش اسرائیل در جهان، اسرائیل را به انزوای بیش از پیش در بین مردم دنیا تهدید مینمود، لذا، اهود المرت رئیس مستعفی دولت

اسرائیل، در شبانگاه شنبه 17 ژانویه، ناچار شد اعلام نماید که آتش بس یک طرفه را پذیرفته است. اما اضافه نمود که ارتش اسرائیل در مواضع خود در غزه باقی خواهد ماند.

حماس پس از اعلام آن خبر، با پرتاب 15 موشک دست ساز، نشان داد که از پای نیافته است. اما، کوتاه مدت پس از آن آتش بس را پذیرفت و اعلام داشت که ارتش اسرائیل یک هفته وقت خواهد داشت که از غزه خارج شود. در غیر اینصورت، به نیروهای ارتش اسرائیل حمله خواهد کرد و تا بیرون راندن آنان و لغو محاصره غزه، این حملات ادامه خواهد داشت.

از سحرگاه 18 ژانویه، خبرگزاری ها با مخابره عکس هایی از عقب نشینی سربازان و تانک های اسرائیلی، اعلام داشتند که ارتش اسرائیل در حال عقب نشینی است و تعدادی از مواضع خویش در خاک غزه را ترک نموده است.

اهود المرت نخست وزیر مستعفی اسرائیل در نطقی اعلام داشت که دولت اش، به همه اهداف از پیش تعیین شده، رسیده است.

حقیقت چیست؟

برای نزدیک شدن به حقیقت، لازم است ضمن اشاره به اهدافی که اسرائیل در آغاز تهاجم به غزه اعلام نموده بود، وضعیت نیروهای موجود و بعلاوه نتایجی که از این حمله حاصل شد نیز مختصراً مورد بررسی قرار گیرد.



الف: دولت اسرائیل و اهدافی را که قبل از تهاجم اخیر، اعلام نموده بود:

ارتش اسرائیل قبل از حمله به غزه، با دریافت پیشرفته ترین سلاح های ارتش امریکا (که بعضاً در صحنه های جنگ نیز هنوز مورد آزمایش قرار نگرفته بودند) تقویت شده بود و با توجه به انباشت اسلحه خویش، بعنوان مجهزترین ارتش نیرومند منطقه، مطمئن بود که با تکیه بر نیروهای هوایی، دریایی و زمینی اش:

1 - با تشدید محاصره نوار غزه، و رویارویی مستقیم با نیروهای حماس، آنان را نابود و غزه را از وجود آنان پاکسازی خواهد نمود

2 - با بورشی به غزه، موفق خواهد شد، علاوه بر آنکه حماس را درهم بشکند، مردم غزه را نیز بزانو در آورده و پایگاه های موشک پرانی حماس را نیز تماماً منهدم نماید. تمامی تونل های زیر زمینی که مردم غزه برای دستیابی به مواد غذایی، دارونی و دیگر احتیاجاتشان حفر کرده بودند (احتمالاً برخی از تونل ها را هم که انحصاراً جنگجویان حماس برای ورود اسلحه حفر کرده بودند) را با بمبارانهای بسیار سنگین، درهم خواهند شکست.

3 - پس از این پیروزی ها، برای عبرت دیگران، غزه را که ساکنان آن روحیه شان را از دست داده و عاجز و درمانده شده اند، به گدا خانه ای عظیم تبدیل خواهد نمود. (همانند گتوی عظیم ورشو در جنگ جهانی دوم).

4 - احتمالاً محمود عباس را سوار بر تانک های اهدانی، به نوار غزه وارد خواهد نمود و پس از آن تحت ریاست محمود عباس، دست آموز و دولت او، علاوه بر کنترل قطعی " کشور مستقل" فلسطینی ها، برای چند دهه آینده، با قیام مردم فلسطین روبرو نخواهد شد.

اینها آرزوهای محافل قدرت اسرائیل بود. اعم از اینکه در کابینه دولت جای داشتند و یا برای تسخیر آن دور خیز کرده بودند.

اگر قرار بود که تهاجم ارتش اسرائیل با توجه به برتری تسلیحاتی ارتش اسرائیل - بویژه هواپیما های جنگنده، بمب افکن ها، هلیکوپتر های توپ دار و مقدار قابل توجهی تانک و توپخانه زمینی ...- و فزونی نفرات ارتش اسرائیل، تنها با تقابل جنگجویان حماس روبرو شود، بنظر میآید که کار حماس، در طول چند و یا

چندین روز به پایان میرسد. بویژه که صهیونیست ها نشان داده اند که از انجام هیچ جنایتی در ابعاد گسترده رویگردان نیستند و حتی از بکار بردن بمب فسفوری نیز خوداری ننموده اند.

برای پیش بینی نتایج تقابل چندین هزار نیروی مسلح به سلاح های سبک حماس، با چند صد هزار نیروهای آماده خدمت و ذخیره ارتش اسرائیل، که عمدتاً توسط نیروهای زرهی و سلاح های سنگین پشتیبانی میشوند، به نظر نمیرسد که نیازی به نبوغ نظامی باشد. اما چنین نشد.

ارتش اسرائیل در نوار غزه، تنها با حماس روبرو نشد. تمامی ساکنان نوار غزه - گذشته از آنچه در مورد حماس می اندیشیدند - یک پارچه در مقابل ارتش اسرائیل قد علم نمودند. فلسطینی های نوار غزه در طول سه هفته تهاجم شبانه روزی ارتش اسرائیل، با هماهنگی و پایداری غیر قابل توصیفی، یک بار دیگر، آوی قدر قدرتی ارتش اسرائیل را، به آوازی بی روح تبدیل نمودند. به بیان دیگر پس شکست دولت اسرائیل در دستیابی به اهدافی که در حمله به لبنان اعلام نموده بود، یک بار دیگر افسانه قدر قدرتی ارتش اسرائیل، در مواجهه با مبارزات و مقاومت مردم فلسطین در غزه، درهم شکست.

ب : سازمان بنیادگرای اسلامی حماس :

این سازمان، گر چه در طول سه هفته تهاجم اخیر و شبانه روزی ارتش اسرائیل به نوار غزه، ضرباتی دردناک را تحمل نمود، اما، از پای نیفتاد و با مبارزه و مقاومت در مقابل ارتش مدرن و تا دندان مسلح اسرائیل ، به سهم خویش با سد کردن راه پیشروی آن در غزه، اقبالی بیش از پیش، در میان مردم غزه کسب نمود. نه تنها در میان مردم غزه، که در میان فلسطینی های ساحل غربی رود اردن (محل استقرار دولت محمود عباس) نیز به محبوبیتی بیش از پیش دست یافت. و نه تنها در بین فلسطینی ها، که در میان بسیاری از مردم عرب منطقه و بنیادگرایان اسلامی در جهان، جایگاهی گسترده تر یافت.

سازمان حماس در ابتدا، با کمک های بی دریغ عربستان سعودی و با " حسن نیت " موساد اسرائیل رشد کرد. (موساد امیدوار بود که با قدرت گیری نیروی بنیادگرای اسلامی در غزه و تقابل آن با نیروهای الفتح (که کار بسیاری از رهبرانشان به فساد کشید شده بود) جنبش آزادیبخش مردم فلسطین را به دو نیمه متخاصم تبدیل نماید.) حماس در تداوم حیاتش و با ایجاد شبکه های کمک رسانی به فلسطینی های مستمند، بسرعت رشد کرد.

سازمان حماس اکنون از طرفی به "برکت" کشتار دسته جمعی مردم غزه توسط ارتش اسرائیل، و از طرف دیگر با پایداری حماس در مقابل تهاجم اسرائیل و هم آوازی محمود عباس و برخی دگر از رهبران کشورهای عربی با اهود المروت در حال بدست آوردن موفقیت های نسبی است.

این ریشخند تاریخ است که حماس ارتجاعی، بعلت عملکرد های ضد انسانی صهیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع عرب و ج.ا.ا ، امکان می یابد که بیش از پیش قدرتمند شود.

حماس در انتخابات سال 2006 (در سرزمینی که قرار بود دولت مستقل فلسطینی مستقر شود) بر الفتح پیشی گرفته بود و پیروز از آن انتخابات بیرون آمد. اکنون بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که در حال حاضر تناسب قوا در ساحل رود اردون و غزه، بیش از گذشته، به نفع حماس تغییر نموده است. لذا پس از خروج نیروهای ارتش اسرائیل از نوار غزه، در صورت برگزاری انتخابات و پیروزی حماس، احتمالاً دست اسرائیل در اعمال قدرت در رابطه با سرنوشت فلسطینی ها میتواند کوتاهتر باشد. این نیز از نتایج تهاجم اخیر ارتش اسرائیل به نوار غزه است.

ج : محمود عباس رئیس دولت خود مختار فلسطین:

او که از زمان کسب این مقام، سیاست های خویش را عمدتاً با برخی از محافل قدرت در تل آویو و واشنگتن تنظیم مینمود و در مقطع کشتار وحشیانه مردم نوار غزه توسط ارتش اسرائیل، با 50:50 نمودن جنایاتی که حیات مردم غزه را تهدید مینمود و با انتقاد هم زمان به حماس و ارتش اسرائیل، بگونه ای که بار جنایات هولناکی که در آن ببحبوحه در حال انجام بود، به تسلاوی بگردن هر دو طرف می انداخت و وانمود میکرد که علت بنیادی حمله وحشیانه ارتش اسرائیل به غزه، موشک پرانی حماس است و به واقع بار جنایات دولت اسرائیل را کاش میداد ، بیش از گذشته در میان مردم حق طلب فلسطینی آبرو باخت.

د : وضعیت مردم غزه و امکانات زیست آنها:

در اثر بمباران های سنگین و شبانه روزی هواپیماها و دیگر آتشبارهای ارتش اسرائیل از 27 سامبر تا پایان شب 17 دسمبر ، بسیاری از منازل مسکونی فلسطینی ها در نوار غزه، به تلی از خاک تبدیل شده است. بسیاری از بیمارستانها، مدارس، پمپ های بنزن، پمپ های موتورهای تصفیه خانه های آب آشامیدنی، آسیاب ها، پمپ های موتورهای فاضل آب ها، موتورهای برق، انبارهای مواد غذایی و دارویی و.... در غزه درهم کوبیده شده و غیر قابل استفاده اند.

در ابعادی کوچکتری، ارتش اسرائیل، خرابه های شهر استالینگراد در جنگ دوم جهانی را، در خاورمیانه، در شهر غزه بوجود آورده است. بیش از 1300 نفر از فلسطینی های نوار غزه کشته شده اند و تعداد مصدومین جنگی به بیش از 5300 نفر رسیده است. جستجو برای یافتن اجساد کشته شدگان و خراج کردن آنها از زیر آوارها ادامه دارد.

اما، همانگونه که حمله جنایتکارانه ارتش نازیست به استالینگراد ، نتوانست روحیه مقاومت و مبارزه جویانه مردم استالینگراد را درهم شکند، تهاجم ضد انسانی ارتش اسرائیل به غزه نیز نه تنها روحیه مردم را در هم نشکسته است، بلکه در صورتی که دولت اسرائیل جرئت نماید در آینده به مردم غزه حمله کند، شواهد و قرآن بسیاری حکایت از این دارد، که اینبار مردم غزه با اعتماد به نفس و روحیه ای رزمنده تر، در مقابل آن یورش ایستادگی خواهند نمود. این هم از دیگر نتایج تهاجم اخیر اسرائیل به نوار غزه است.

* اگر پیروزی برای محافل قدرت در اسرائیل:

* کشتار دسته جمعی مردم غیر نظامی غزه است!!

* نابود کردن حداقل امکانات زیست مردم غیر نظامی است!!

* تبدیل مسکن انسانها، به تل خاک و شلیک گلوله های خمپاره و توپ به گورستان " شیخ رادوان" در غزه و پرتاب اجساد مردگان برپام ساختمان های اطراف گورستان است!!

* کشتن کارمندان دفتری سازمان ملل متحد در شهر غزه و یا شلیک به آمبولانس های حامل مجروحین جنگ و از بردن امکانات کمک رسانی به مردم نیازمند است. !!

* پرتاب خمپاره ه به بیمارستان القدس در شهر غزه و انهدام کامل بیمارستان است.!

* کشتن کودکان، زنان، کهنسالان و مردان فلسطینی است.!

* سال محاصره گزانهبری 1650000 نفر و تلاش در تبدیل غزه به بزرگترین زندان جهان است!!

آری اسرائیل در شبانگاه 17 ژانویه 2009 پیروز شده است!



اما تاریخ قضاوت دیگری دارد. راستش این اعمال و تحمیل جنگی این چنین نامتناسب را در قاموس قوانین بین المللی، جنایت جنگی، و یا جنایت بر علیه بشریت، نام نهاده اند. این " افتخار " بر رهبران زبون اسرائیل ارزانی باد.

پیامی که تهاجم اسرائیل و

مقاومت و مبارزه مردم غزه بدنیال داشت :

تهاجم ضد انسانی ارتش اسرائیل به نوار غزه، واقعیت های دیگری

شیوه های جدید شکنجه روحی

علیه زندانیان سیاسی در بند ۳۵۰ زندان اوین

بنابیه گزارشات رسیده از بند ۳۵۰ زندان اوین ، بزرگ نیا در یک اقدام سرکوبگرانه دیگر و برای تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی ، زندانیان یکی از سلولها این بند را در سلول زندانیان سیاسی ادغام نمود .

بزرگ نیا رئیس بند ۳۵۰ زندان اوین که از مجریان طرحهای سرکوبگرانه وزارت اطلاعات علیه زندانیان سیاسی در این بند است . در اقدامی جدید ، برای هر چه بیشتر تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی ، زندانیان یکی از سلولها را تخلیه و آنها را در سلول زندانیان سیاسی ادغام نمود . با این اقدام جدید بزرگ نیا چندین برابر ظرفیت سلول ، زندانی در آن جای داده است .

یکی از زندانیان انتقال داده شده به سلول زندانیان سیاسی از اعضای سابق سپاه پاسداران می باشد که به اتهام گلاهدراری ، حمل غیر مجاز اسلحه و جاسوسی دستگیر شده است . از افراد قابل اعتماد اطلاعات زندان و بزرگ نیا رئیس بند می باشد . این فرد در خبرچینی علیه زندانیان سیاسی نقش فعالی دارد و با این کار سعی دارد که وفادری خود را به وزارت اطلاعات اثبات کند . او مستقیماً با اطلاعات زندان در تماس است و علیه زندانیان سیاسی گزارش می دهد . گزارشات او تا به حال باعث تبعید تعدادی از زندانیان سیاسی این بند شده است . این فرد مورد نفرت زندانیان سیاسی و عادی بند ۳۵۰ می باشد و هیچ کسی حاضر نیست با او در یک سلول قرار گیرد ، هدف از آوردن این فرد به سلول زندانیان سیاسی ایجاد فشارهای روحی مضاعف علیه زندانیان سیاسی است . در بدو ورود به سلول زندانیان سیاسی با حالت قلدر معاينه اقدام به تصرف محل استراحت یکی از زندانیان سیاسی نمود که باعث ایجاد تنش در سلول گردید و بزرگ نیا به حمایت از او برخاست و جای غضب شده را به او واگذار نمود . البته از شیوه های معمول وزارت اطلاعات است که افراد ریزشی ارکانهای خود را به سلولهای زندانیان سیاسی منتقل می کند تا بر زندانیان سیاسی فشار وارد آورند . در گذشته فردی بنام اسماعیل افتخاری معروف به اسمال تیغ کش را در این بند جا داده بود که در درگیری فیزیکی و جاسوسی علیه زندانیان سیاسی نقش داشت .

بزرگ نیا همچنین به زندانیان سیاسی اعلام کرده است که می خواهد آمار این بند را به بیش از ۱۹۰ نفر برساند . زندانیان از حالا به بعد کف خواب خواهند شد . او از مدتی پیش اقدام به اجرا در آوردن این طرح نموده است .

طرحهای غیر انسانی وزارت اطلاعات که توسط بزرگ نیا در بند ۳۵۰ به اجرا در آمده است به قرار زیر می باشد: ممنوع الملاقات کردن زندانیان سیاسی، که بیش از ۳ ماه است ادامه دارد!

محروم کردن آنها از درمان !

خارج کردن زندانیان سیاسی از سلولهای خود و مدت طولانی در معرض سوز شدید سرما قرار دادن آنها این برخورد غیر انسانی ۲ بار در روز صورت می پذیرد صبح زود و غروب !

تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی برای شرکت در مراسم فرمایشی

بازرسی بنی به نحو تحقیر آمیز هنگام انتقال آنها به بخشهای دیگر زندان .

در حال حاضر تعدادی از شرکت کنندگان در مراسم نوزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ۶۷ که تعدادی آنها ۱۷ ماه است

که در بلاتکلیفی بسر می برند مانند آقای علی صرامی و میثاق یزدان نژاد ، آقای محمد علی منصوری که به ۱۷ سال زندان و تبعید به زندان گورداشت محکوم شده است ، آقای ظهور نبوی چاشمی

مقاله نویسن سرزمین آریایی محکوم به ۴ سال زندان و آقای محمد حسن فلاحیه زاده خبرنگار زندانی در این بند می باشند ، زندانی هستند . فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران ، شدت یافتن اقدامات

سرکوبگرانه وزارت اطلاعات توسط مجری آنها بزرگ نیا را محکوم می کند و از کمیسر علی حقوق بشر سازمان ملل متحد و سازمانهای حقوق بشری خواستار اقدامات فوری برای پایان دادن به شکنجه های زندانیان سیاسی در ایران است . ۳ بهمن ۱۳۸۷

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

را نیز بروشنی در مقابل دیدگان مردم جهان قرار داد . یک بار دیگر روشن شد که حتی با توسل به وحشیانه ترین روش ها و مدرن ترین تجهیزات نظامی و یا فزونی کمی نیروی نظامی ، نمیتوان مردمی را برای نجات از نکبت ، فقر ، استعمار و یا خروج کشورشان از اشغال و برای دستیابی به آزادی به پا خواسته اند ، برای همیشه از حرکت بازایستادند و یا امید به زندگی انسانی و مبارزه برای دستیابی به آزادی و برابری طلبی را ، در آنان کشت .

این پیام را رزمندگان استالینگراد ، به ارتش فاشیستی هیتلر دادند . این پیام را مردم مبارز ویتنام به اشغالگران و امپریالیست ها (ام از ژاپنی ، فرانسوی ، امریکایی) دادند .

این پیام را در سالهای اخیر ، مقاومت مردم عراق در مقابل اشغال کشورشان و ستمگری های ارتش امریکا و متحدانش ، تکرار نموده اند .

این پیام را در هفته های اخیر ، مردم قهرمان نوار غزه ، در مقابل چشمان سرکوبگران اسرائیلی گرفتند و بگوش مردم جهان رسانیدند .

مردمان ترقیخواه ، آزادیخواه و برابری طلب در بسیاری از نقاط جهان ، این پیام مردم غزه را دریافتند . اینان با باور بر مقاومت گسترده مردم غزه و در دفاع از حق حیات و حرمت انسانی آنان ، در پشتیبانی از مبارزات فلسطینی ها ، رژیم اشغالگر اسرائیل را و تهاجم اخیرش را محکوم نمودند .

این همبستگی گسترده انسانی نشان داد که " ماهیگیران انگلیسی به ماهیگیران هندی نزدیکتر هستند تا به لُردهای انگلیسی! ". آیا رهبران اسرائیلی و حامیان آنها در کشورهای متروپل ، گوش شنوایی در برابر این پیام ها خواهند داشت؟ بنا بر تجربیات تا کنونی ، پاسخ این سوال منفی است . اما آنچه با توجه به بیش از 60 سال مبارزات رزمندگان آزادیخواه فلسطینی میتوان بیان کرد این است که جنبش ترقی خواهانه مردم فلسطین ، با همه افت و خیزها ، تا پایان خلاصی از اسارت دولت آپارتاید اسرائیل ، از پای نخواهد نشست . تا ظلم هست ، مبارزه هم هست . ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹

محمد البرادعی:

اسرائیل جنایت ضد بشری مرتکب شده است!

به گزارش خبرگزاری فلسطینی "معا" ، محمد البرادعی ، مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی ، در سخنانی گفت: اسرائیل با محاصره و محروم کردن یک میلیون و پانصد هزار فلسطینی از مواد غذایی در غزه به عنوان مجازات دسته جمعی ، جنایت ضدبشری مرتکب شده است .

مدیرکل آژانس بین المللی انرژی ، درخصوص احتمال استفاده اسرائیل از اورانیوم ضعیف شده در غزه گفت: استفاده از اورانیوم ضعیف شده علیه مناطق ملو از جمعیت اقدامی غیرانسانی به شمار می رود .

البرادعی به اقداماتی اشاره کرد که آژانس بین المللی انرژی اتمی درصدد انجام آن است . از جمله توزیع متن نامه گروه نمایندگان کشورهای ، عربی در باره خواست آنها جهت تحقیق درخصوص استفاده اسرائیل از اورانیوم ضعیف شده در غزه میباشد .

البرادعی به هیئت گروه نمایندگان کشورهای عربی در آژانس بین المللی انرژی اتمی گفت: با وجود اینکه استفاده از اورانیوم ضعیف شده در جنگ ها از جنبه بین المللی ممنوع نیست ، اما استفاده از آن علیه مناطق ملو از جمعیت اقدامی غیرانسانی به شمار می رود . ۳ بهمن ۱۳۸۷

در خلوت خود با تو گریسته ام

برای خاطر زندگان .

و در گورستان تاریک با تو

خوانده ام

زیباترین سرودها را

زیرا که مردگان این سالعشاق ترین زندگان بودند .

احمد شاملو

کارگران و نیاز به یک دیدگاه رادیکال

نوشته: David Bacon

ترجمه: صفا ساعد

مترجم: دیوید بیکن عکاس، نویسنده و خبرنگار بوده و در مجله نیشن قلم می‌زند. در مسائل کارگری و مهاجران متخصص است و نوشته‌های فراوانی در مورد جنبش کارگری و جنبش‌های مربوط به مهاجرین در آمریکا دارد. از وی دو کتاب به نام‌های «کودکان نفتا» و «ماورای مرزها» به چاپ رسیده است. عکاسی‌های او مربوط به زندگی کارگران است. عکس‌هایی که در ارتباط با زندگی کارگران گرفته است در آدرس زیر قابل دسترسی عموم می‌باشد:

<http://dbacon.iqc.org>

جرج مینی و لین کیرکلاند از رهبران

American Federation of Labor and Congress of Industrial Organizations (فدراسیون کلر و کنگره تشکلات

صنعتی آمریکا) به مدت ۴۰ سال کارگران سازمان‌نیافته [در اتحادیه‌ها] را خطرناک به حساب می‌آوردند. آن‌ها فعالین جناح چپ را از اتحادیه‌ها اخراج کرده و این فعالین را آدم‌های ناخوانده می‌نامیدند. دیناسورهای چون جرج مینی و کیرک لاند به اتحادیه‌ها چون بنگاه‌های داد و ستد نگاه می‌کردند. این‌ها کارگران را در مقابل گرفتن حق عضویت نمایندگی می‌کردند، بدون آن که اصلاً به کل خواسته‌های کارگران توجهی داشته باشند.

یک دهه قبل رهبران جدیدی در AFL - CIO در مقابل این دیناسورها جرأت عرض اتمام یافتند. علت آن بود که بحران بسیار شدیدی جنبش کارگری آمریکا را فرا گرفته بود. اتحادیه‌ها با از دست دادن اعضای خود رو به افول نهاده بودند. ضعف قدرت سیاسی اتحادیه‌ها در جامعه، نسلی از فعالان کارگری عصبانگر را بوجود آورد. این فعالین خواستار تغییر جهت اساسی اتحادیه‌ها گشتند. این

ده سال دست‌آورد‌های بیشماری را برای کارگران به همراه آورد. به ویژه این تغییرات برای کارگران مزارع توت‌فرنگی در واتسون دیل ایالت کالیفرنیا، کارگران کارخانه پشم شیشه در نیویورک و نیوجرسی، کارگران فرآورده‌های طیور در جنوب و کارگران بهداشت در سرتاسر آمریکا چشمگیر بود. یک گام یک ساله حتی کافی بود که از آب رفتن کارگران در اتحادیه‌ها جلوگیری کند.

از دیگر دست‌آورد‌های این سیاست‌های مترقی ده ساله، در ارتباط با قوانین مهاجرت و ارتباط برقرار کردن با کارگران دیگر کشورها بود. گرچه به عقیده من این پیشرفت‌ها سرعت کافی و لازم را هم نداشت. چرا که سیاست‌های دولت و بنگاه‌های فراملیتی خطرناکی هولناک‌تر از یک دهه قبل برای اتحادیه‌ها ایجاد کرده بودند.

قوانینی از طرف اتحادیه جهانی کارکنان خدمات عمومی و دیگر اتحادیه‌ها از جمله اتحادیه کارکنان ارتباطات و رانندگان کامیون پیشنهاد شدند که تأثیرات بسیار مثبتی را برای کارگران تشنه تغییر به همراه آورد. بحران در اتحادیه‌ها باعث شده بود که بحث‌ها حول سازماندهی کارگران، راه‌یابی برای جذب کارگران غیراتحادیه‌ای و قدرتیابی اتحادیه شکل بگیرد. فقط سازماندهی کارگران مسائل پیش‌رو را حل نمی‌کند، بلکه می‌بایستی طرح‌هایی باشد که این سازماندهی حول آن انجام بگیرد. باید فشارها را برای بالا بردن سطح دستمزدها چه برای کارگران اتحادیه‌ای و چه غیراتحادیه‌ای را افزایش داد. باید بر سیاستمداران فشار وارد آورد که بیمه بهداشت عمومی را به رسمیت بشناسند، امنیت شغلی را قانونی سازند، آموزش رایگان پس از دبیرستان را قبول نمایند و تمام این‌ها نه به عنوان یک رویای آسمانی، بلکه به شکل خواسته‌های قانونی و برحق.

این چنین بحث‌ها و فعالیت‌هایی کارگران بی‌شماری را به طرف اتحادیه‌ها جذب کرد، چرا که اتحادیه‌ها در این دوره جدید می‌رفتند که یک نیروی آلترناتیو شوند، مسائلی که تاجرانی چون مینی و کیرک لاند قادر به درک آن نبودند.

اگر ایده‌های فوق انکشاف و تکامل یابد، یک اتحادیه پر قدرت که تعداد بیشماری از کارگران را در بر می‌گیرد، پا به عرصه وجود می‌گذارد. در آمریکا بالا بردن تعداد کارگران از ده درصد تا ۱۱ درصد معنی یک میلیون انسان را می‌دهد و فقط تنها یک جنبش اجتماعی است که می‌تواند چنین انسان‌هایی را سازمان دهد. این نکته و نکات دیگری را که می‌گویم باعث می‌شود که اتحادیه‌ها در جامعه تأثیراتی عمیق بگذارند. جنبش کارگری به برنامه‌ای احتیاج دارد تا با جرات دادن به انسان‌ها بگذارد که خود سازمانده شوند و از طرح برنامه‌های ریشه‌ای

و رادیکال ترسی به دل راه ندهند. این کارگران نباید با واهمه از این که برنامه‌های ارائه شده‌شان ممکن است در کنگره بعدی رأی نیاورد، دست از طرح برنامه‌شان بردارند. همان مقدار که انسان‌ها به اضافه دست‌مزد محتاج هستند، به همان نسبت نیز به کسی نیازمندند که به آن‌ها جرأت بدهد تا خطرات ناشی از آن را به جان بخرند.

باید گفته شود که کارگران به یک دنیای بهتر احتیاج دارند. بارها و بارها و طی بیش از یک قرن کارگران برای آینده بچه‌ها و مجامع‌شان در چالش بوده و در این راه حتی زندگی خود را به خطر انداخته‌اند.

باید گفته شود که فقط یک دیدگاه اجتماعی رادیکال می‌تواند موجی از فعالیت و کوشش، و آرمان‌گرایی مسنولیت‌پذیری برای ایجاد اتحادیه‌ها را سبب شود.

سازمان دادن کارگران حقی است قانونی بنابراین کسانی که به این حق تجاوز می‌کنند، بایستی مجازات شوند و این میزان مجازات می‌بایستی مساوی با تجاوز به حق مالکیت باشد. اخراج یک کارگر بدلیل پیوستن‌اش به اتحادیه‌ها می‌بایستی مجازات زندان داشته باشد. اما بالعکس، امروزه کارگران بخاطر پیش‌برد امور سازماندهی از کار اخراج می‌شوند. اگر کارگران بخواهند عضو اتحادیه‌ها شوند، کارفرمایان، بنگاه‌ها و کارخانه‌های یک محله و شهر را به نابودی می‌کشاند و تهدید به تعطیلی مراکز تولیدی می‌نمایند. شکستن اعتمایات و اذیت و آزار اتحادیه‌ها از نظر شرکت‌های فراملیتی امری بدیهی است، قانونی وجود ندارد که چنین شرکت‌هایی را مجازات نماید. بیشتر کارگرها از این مسائل مطلع هستند. به علاوه در حال حاضر یک اسلحه جدید هم اختراع شده است و آن ساختن اتحادیه‌های دست‌ساز شرکت‌های فراملیتی است. این زرادخانه‌ها به عنوان دسیسه‌ای علیه اتحادیه‌های مستقل به کار گرفته می‌شوند.

بیکاری‌های مزمن و قوانین اجتماعی به مانند تغییرات در کمک‌های اجتماعی، کارگران را در یک رقابت تیه‌آلود با همدیگر قرار داده است. این رقابت‌ها اتحاد آن‌ها را لگدکوب می‌کند. در حال حاضر میلیون‌ها کارگر در حالت نومیدی بسر می‌برند. آن‌ها یا شغل‌هایشان را از دست داده‌اند و یا در حال از دست دادن آن هستند. کارفرمایان، با جایجایی کارخانه‌ها و شرکت‌ها و اخراج کارگران، نرخ بازار بورس‌شان را بالا می‌برند.

با قطع کمک‌های اجتماعی دولتی، بازار بیکاران اما رونق یافته است. همه این‌ها، مسائل روز هستند. بدون گفتگوهای مستقیم با کارگران، امکان بسیج میلیونی آن‌ها غیرممکن است. غیرممکن است که کارگران بدون داشتن آگاهی بر کاری که می‌خواهند انجام دهند، زندگی کار و موقعیت فعلی خود را به خطر بیندازند. دولت و شرکت‌های فراملیتی ادعا می‌کنند که ایجاد شغل، یک بخشش از طرف آن‌هاست. اما اتحادیه‌ها می‌بایستی این آگاهی را ایجاد نمایند که کار یک حق طبیعی است و چنین است که می‌بایستی از آن دفاع و حفاظت شود و برای حفاظت از این حق باید قوانینی وضع نمود که از فرار سرمایه‌ها جلوگیری نماید. باید قوانینی وضع نمود که بر سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های فراملیتی نظارت گردد. در چنین امری نه فقط سازماندهی انسان‌های شاغل بلکه غیرشاغل و بیکار هم را باید در دستور کار قرارداد. فقر در بیشتر نقاط جهان غوغا می‌کند از این جهت سرمایه‌داران، سرمایه‌های خود را به این نقاط منتقل می‌کنند. ما می‌بایستی دفاع از سطح زندگی کارگران این مناطق را وظیفه خود بدانیم و آن را هم سنگ با کارگران خودی به حساب آوریم. جنبش جهانی کارگری می‌بایستی کارگران بنگلادشی را با کارگران ما در یک پیوند ارگانیک قرار دهد.

کارگران آمریکایی باید به خوبی آموخته باشند زمانی که در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شغل‌ها به مرز آمریکا - مکزیک منتقل شد و می‌بایستی که سیاست‌های پشت این عمل را شناخته باشند.

سیاست دولت آمریکا چه در زمان حزب دموکرات و چه جمهوریخواه، کشور مکزیک را یک آزمایشگاه بزرگ برای تحمیل رفهرم اقتصادی به وسیله شرکت‌های فراملیتی نمود.

عدم پرداخت سوبسید به کشاورزان، تعداد بیکاران را در بین آن‌ها بالا برد. هزاران کارگر بیکار طالب کار بودند و چنین بود که بسیاری برای یافتن کار در مراکز که به آن‌ها مایکلاوراس می‌گفتند روانه شدند.

این کارگران در این مراکز با کارفرمایانی روبرو می‌شدند که دست کمی از شیطان نداشتند. دولت سرمایه‌گذاری در این مناطق را تشویق می‌کرد و سعی بر این داشت با تشکیل اتحادیه‌های دولتی در این مراکز تولیدی جدید آرمش ایجاد نماید. بدین وسیله اتحادیه‌های دولتی جای اتحادیه‌های مستقل را می‌گرفت.

در خلال کار، کارگران آمریکایی و مکزیکی آموختند که چنین اتحادیه‌های دست‌ساز کارآنی ندارند و آن‌ها خود می‌بایستی اتحادیه اصیل خود را که بخواهد شرایط مطلوب کار را بوجود آورد، تشکیل دهند. این علائق مشترک کارگران در سایه‌ی تماس‌های کارگران با همدیگر، در محل کار و اتحادیه‌های اصیل با یک دیگر به یک مدل تبدیل شد. این مدل، ایجاد جنبش کارگری جهانی از پائین جامعه بود. این جنبش، سیاست‌های قدیمی و جنگ سردی را که به جنبش‌های کارگری چه در آمریکا و چه در کشورهای دیگر خیانت می‌کرد به مبارزه طلبید. جنبش کارگری جهانی از پائین جامعه آن آگاهی را بوجود آورد که اتحادیه‌های پیشماری را علیه جنگ دولت آمریکا با عراق راند. جنبش کارگری در بحث‌های درون اتحادیه‌ای با کارگران عراقی و مردم عراق همبستگی اعلام نمود و به این نتیجه‌ی درست رسید که اشغال با کمک اسلحه، قصد تغییر اقتصادی عراق را دارد. می‌خواهد که تمام منابع تولیدی و زیرزمینی آن را خصوصی نماید، به منابع نفتی‌اش چنگ‌اندازی کند و مردمش را به کارگران ارزان قیمت تبدیل نماید. این اشغال می‌خواست تمام این اعمال را در لوای شوکت‌ترایی مفرط بدست آورد.

دولت آمریکا تا به حال صدها بلیون دلار از صندوق مالی مکیده است و در عوض مدارس بی‌شماری تعطیل گشته‌اند، بحران اقتصادی غوغا می‌کند، بیکاری‌ها فراوان گشته است و تأثیرات آن هم به‌قده اتحادیه‌ها را گرفته است.

از این جهت است که کارگران آمریکایی تا آن جایی که شناخت آن‌ها از جنبش کارگری اجازه می‌دهد، خاتمه دادن به جنگ و حمایت از کارگران عراقی را در برنامه‌ی خویش قرار داده است.

اتحادیه کارکنان سرویس‌های عمومی مسئله استراتژیک و «اتحاد برای پیروزی» را مطرح ساخته است و برای پیاده کردن آن تدارک می‌بیند. اما این اتحادیه‌ها هنوز اشکالاتی دارند. باید پیشنهاداتی دال بر گوناگونی جنبش‌مان، دفاع از حقوق مدنی برای ایجاد جنبش جهانی کارگری، کوشش در تغییرات قوانین کار، تغییر قوانین مهاجرت و سیاست‌های مربوط به آن، در سر لوحه‌ی کارها قرار گیرد. اتحادیه‌های ما باید در کنار مهاجرین قرار گیرند و همبستگی و اتحاد متقابل با جوامع آنان بر مبنای علائق متقابل را تبلیغ نمایند. ما باید برای جامعه‌ای مبارزه کنیم که ما را به هم نزدیک کند و نه دور. البته این سیاست‌ها غالباً از طرف ملیتین اتحادیه‌ای برای جلب افراد به طرف اتحادیه‌ها انجام شده است اما به ندرت در مورد مجامع مهاجرین بویژه در تشنج پس از یازدهم سپتامبر برای دفاع از حقوق آنان به عمل آمده است. زمانی که چهل‌هزار تن از کارکنان برج مراقبت فرودگاه‌ها به دلیل وضعیت تابعیت‌شان، کارهای‌شان را از دست دادند، نه فریاد اعتراضی و نه عصبانیتی از طرف ما برخاست.

برای اتحادیه‌هایی که خواهان جلب کارگران هستند، شناخت علائق آن‌ها و فعالیت در آن راستا از مسائل مهم است. عدم دفاع از کارکنان برج مراقبت نوعی درهم آمیختگی را با سیاست‌های بوش که اتحادیه‌ها را ممنوع به استفاده از نیروی کار مهاجرین در برج‌های مراقبت می‌کرد، نشان می‌دهد.

من تکرار می‌کنم که حمله به حقوق مهاجرین، حمله به حقوق کارگران در کل است. اگر کارگران دارای یک سیاست روشن در مورد مسئله مهاجرت بودند به جای سکوت، جنبشی عمومی به راه می‌انداختند. اما این سیاست در حال روشن شدن است. باید برای هرچه دقیق‌تر کردن این سیاست، از حقوق مدنی تمامی بخش‌های جامعه آمریکا دفاع شود. وارد یک مبارزه رو در رو با دولت بوش برای دفاع از حقوق خویش گشت و شعار "جنگ علیه تروریسم" بوش را که برای ترساندن کارگران و مردم اختراع شده است و قصدش به سکوت واداشتن آن‌هاست را به دفاع از حقوق همه مردم آمریکا چه مهاجرین قدیمی و چه مهاجرین جدید در قالب سازمان‌های محلی، منطقه‌ای و اتحادیه‌ای، تبدیل کند.

حسابگری‌های سیاسی در واشنگتن نباید چراغ راهنمای سیاست‌های کارگری ما برای مهاجرین و حقوق مدنی آن‌ها باشد. کارگران به جنبشی احتیاج دارند که برای مسفلی که آن‌ها واقعاً به آن محتاج هستند، مبارزه کند. نه آن که به لابی‌گری‌هایی دست بزنند که حزب جمهوری‌خواه و سنا پذیرای آن باشد.

قراردادها و مصوبه‌هایی که در گردهم‌آنی AFL-CIO در سال ۱۹۹۹ در لس‌آنجلس به تصویب رسید می‌بایستی واقعاً در زندگی عملی اتحادیه‌ها عیان شود. این مصوبه‌ها چنین بودند: قانون بخشودگی مهاجرین، لغو ممنوعیت اشتغال به کار مهاجرین، متوقف کردن طرح ورود کارگران میهمان از طرف شرکت‌های فراملیتی. جهت یابی جدید

حقوق مدنی از ما می‌طلبد که حلقه اتصالی برای حقوق مهاجرین و برنامه کار واقعی و استخدام تمام وقت آن‌ها چون سایر اقشار آمریکایی ایجاد شود. ما باید یک اقدام مثبت را مدنظر قرار دهیم.

باید به این موضوع توجه کنیم که زندگی در مجامع رنگین‌پوستان، بویژه سیاهپوستان آمریکا واقعاً دلخراش است. برخی اتحادیه‌ها، بویژه کارکنان هتل‌ها و رستوران‌ها دفاع از کارگران کمتر نمایندگی شده را از حرف به عمل درآورده‌اند. اما این فقط یک گام بسوی اتحاد است و این گام هنوز با سفت نکرده است. طرح قانونی کردن کارگران میهمان بین کارگران اختلاف می‌اندازد و باعث رو در رو شدن آن‌ها می‌گردد. بخصوص قانونی شدن این طرح رو در رونی کارگران بیکار را افزایش می‌دهد. ملیتین کارفرمایان می‌گویند که قصد دارند کار و مهاجرت را با هم ادغام کنند. اما این عمل از طرف شرکت‌های فراملیتی عملاً و علناً مردم را علیه یکدیگر می‌شوراند و نیروهای کار را بجان همدیگر می‌اندازد. نیروهای کار می‌بایستی برای علائق مشترک و متقابل متحد شوند.

زمانی که تام دوناهو و دم و دستگاه قدیمی کبرک لاند در AFL-CIO در سال ۱۹۹۵ شکست خوردند، فعالین بخش‌های مختلف جنبش کارگری در درون این اتحادیه انتظار داشتند که خط قرمزهای جنگ سرد به کناری نهاده شود. سیاست خارجی کارگری زمان جنگ سرد این بود که اتحادیه‌های آمریکا را از سایر کارگران جهان مجزا نگاه دارد. این سیاست خیانتی به منافع کارگران بود.

سیاست‌های نفقا و تأثیرات مخرب آن بر زندگی کارگران و وجدان آنان، باعث شد که پس از گذشت دهه‌ها، اتحاد جنبش کارگری آمریکا با سایر کارگران جهان، با فشار از پائین از طرف اتحادیه‌های محلی و اعضای آن در صحنه خواسته‌ها قرار گیرد. این خواست بر اساس منافع مشترک، مسئله مرگ و زندگی بود.

تعداد بی‌شماری از کارگران چه در درون اتحادیه‌ها و چه در بیرون از آن، بوضوح دریافته‌اند که برخورد قاطع به جهانی شدن تأثیرات مثبتی بر زندگی روزمره آنان دارد و چنین تأثیری باعث شده است که برای اولین بار پس از سال ۱۹۴۰، کارگران آمریکایی از سیاتل تا میامی به سوی مبارزه علیه جهانی شدن سرمایه و بازار آزاد کشیده شده و یا در حالت روی آوری هستند.

سیاست‌های نئولیبرالی دولت آمریکا و دیگر دولت‌های ثروتمند، عملاً یورش به سطح زندگی کارگران، حقوق کارگری و کارکنان بخش دولتی در همه جا می‌باشد. هر روزه این سیاست نئولیبرالی خشن‌تر شده و امروزه برای اجرای قوانین خود با کمک اسلحه و شعار "جنگ علیه ترور" برای سرکوب مخالفین، صف‌آرایی کرده است.

جنبش کارگری آمریکا قادر است و باید بزرگترین مبلغ صلح باشد. جنبش کارگری باید علیه خصوصی‌سازی‌ها، و علیه سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های فراملیتی که کار و تولید را صادر میکنند، بپا خیزد.

اما با وجود عیان بودن تمامی این سیاست‌ها باز هم AFL-CIO در مورد جنگ در عراق دچار شک و تردید شد و سیاست سکوت را در مقابل دولت بوش در پیش گرفت. روسای AFL-CIO تحت تأثیر بحث‌های قلابی نمی‌توانستند بپذیرند که جنگ، بوسه زدن بر مرگ است. بالاخره اتحادیه‌های چندی پس از مدتی به عنوان تبلیغات انتخاباتی علیه جنگ موضع گرفتند.

ریاست AFL-CIO تحت تأثیر حرف‌های کری (کاندید ریاست جمهوری از حزب دموکرات - مترجم) در مورد عراق قرار گرفتند. ولی از ۵۱ درصدی که به کری به خاطر معترض بودن ظاهری‌اش به جنگ عراق رأی داده بودند، نتوانستند به طور واضح از او بشوند که جنگ در عراق به چه شکل خاتمه خواهد یافت. ما به کارگرانی که غالباً از خانواده‌های ارتشی، نخبه‌ها و یا انسان‌های شریفی که گول شعار هیستریک امنیت ملی را خورده بودند و به بوش رأی دادند، قادر نشدیم برنامه‌ای برای آگاه شدن آن‌ها بدهیم. تبلیغات ما در این زمان بشدت ضعیف بود ما نتوانستیم روشن سازیم که هم زمان با داغان شدن زندگی خانواده‌های کارگر عراقی، خانواده‌های ما هم در آمریکا در حال از بین رفتن هستند. اگر ۱۰/۵ میلیون عضو اتحادیه‌های آمریکا فریاد برمی‌آوردند که علیه جنگ به طور قاطع هستند، جنگ یا شروع نمی‌شد و یا به وضعیت وحشتناک امروز نمی‌رسید. سکوت در مورد جنگ هزینه سنگینی را در برداشت. AFL-CIO به برنامه‌ای احتیاج دارد که علیه سیاست‌های نئولیبرالی در سطح جهان باشد. این سیاست می‌بایستی به طور مداوم مکزیک تا چین و بغداد تا بوگوتا را در بر بگیرد. روی گرداندن از گذشته‌ی جنگ سرد، روی آوری به تغییر سیاست خود در

ارتباط با مهاجرت و با سایر مسایل مربوط به آن است. اما تغییرات در فعالیت‌های جنبش جهانی کارگری در آغاز راه هست. مسیر جدید ارتباط جهانی می‌بایستی بر همبستگی بنا شود. همبستگی یک جاده‌ی دو طرفه برای پایان دادن به سیاست جنگ سرد کارگری است. باید برنامه‌ای را ایجاد کنیم که بتواند روابط ما را با اتحادیه‌ها و کارگران سایر نقاط جهان بوضوح تعریف نماید. برخی از پرسش‌ها در قراردادهای جهانی سازمان‌های کارگری بیان شده‌اند چون: حق خود سازمان‌یابی، پایان بخشیدن به کار کودکان و دیگر حمایت‌ها. نباید فراموش شود که کشورهای در حال توسعه خواسته‌های دیگری هم دارند که باید مورد توجه قرار بگیرد. به طور مشخص آنان برای مقابله با خصوصی‌سازی‌ها در بخش عمومی و در دفاع از حقوق مهاجرین، خواهان کمک بیشتری از ما هستند.

روابط جدید بین‌المللی از اتحادیه‌های آمریکایی طلب می‌کند که خواسته‌های کارگران کشورهای در حال توسعه را اساس کار خود قرار دهند. اتحادیه‌های آمریکایی حق ندارند که مسائل موردنظر خود را بر کارگران کشورهای در حال توسعه تحمیل نمایند. یک برنامه سیاسی ریشه‌دار نشان‌دهنده‌ی خرد ما در این زمانه می‌باشد. این ایده می‌بایستی در بین کارگران مادیت باید که: نیروهای طرفدار بازار آزاد قادر به حل و بهبود هیچ گونه مسائل کارگری نیستند. اگر رهبران کارگری در این جهت حرکت کنند دیگر از طرف پرزیدنت و یا شورای رهبری حزب دموکرات به صرف قهوه دعوت نخواهند شد.

در ابتدای جنگ سرد AFL - CIO مرکز فرماندهی‌اش را دقیقاً در خیابانی که در پایین کاخ سفید قرار داشت، گذاشت. چرا که رهبران سابق اتحادیه می‌خواستند که مورد احترام نخبگان سیاسی قرار گیرند. شاید برای برخی از رهبران کارگری مشکل باشد که چنین رویایی را به آسانی به کناری بگذارند.

اتحادیه‌ها قادر نخواهند بود که کارگران فقیر را به طرف خود جذب کنند اگر مستقیماً و علناً علیه درک عمومی جمهوری خواهان و بسیاری از دموکرات‌ها از اقتصاد بیا نخریزند.

جنبش کارگری احتیاج به استقلال سیاسی دارد. ما به استقلال سیاسی برای سازماندهی میلیون‌ها انسان نیازمندیم. کارگران بایستی تصمیم‌های سختی بگیرند و چه بسا باید شغل خویش را فدای آینده خویش نمایند.

آن هنگام که اتحادیه‌ها غیرقانونی بود و عضویت در آن بسیار خطرناکتر از امروز بود، اتحادیه‌ها قابلیت آن را داشتند که تعداد بسیار زیادی را جذب و عضو خویش سازند. در آن زمان چپ در درون کارگران فعالیت می‌کرد و دارای برنامه‌ی آلترا تیبو اجتماعی برای عدالت اجتماعی و اقتصادی برای تمام مردم بود.

امروزه دو نظر در جنبش کارگری فعالیت دارند. عده‌ای از کارگران معتقدند که تغییرات در سیستم سرمایه‌داری امکان‌پذیر است و در مقابل برخی دیگر به جایگزینی جامعه‌ای دیگر اعتقاد دارند. اما هر دو نظر در یک مسئله متحد هستند و آن این که انسان‌های زحمتکش با قدرت بدست آورده‌ی سیاسی خود قادرند بر فقر، بیکاری، نژادپرستی و تبعیض خط پایانی نهند.

امروزه بزرگترین مسئله این است که راهی بیابیم که قادر باشد بر وجدان و تفکر کارگران تأثیر بگذارد. وظیفه‌ی جدید برای سازماندهی کارگران فقط این نیست که پول بیشتر و کادر سازمانده داشته و یا دارای تاکتیک‌های روشن‌بینانه و مبتکرانه باشیم. البته همه این‌ها مهمند، اما مهمتر از همه سبنا بر تصدیق تاریخی این جنبش- آن است که کارگران از نظر کیفی و ذهنی پیشرفت حاصل کنند. کارگران نباید فقط به عنوان کارکنان نابغه‌ی مزدبگیر خدمت کنند بلکه باید به عنوان انسان‌های خود سازمانده تجلی یابند.

برای این که جنبش کارگری کیفیتاً پیشرفت کند، باید درکی روشن از علائق انسان‌ها داشته باشد. و دیگر آن که متقاعد شود که تغییر اجتماعی، در مقیاس وسیع امکان‌پذیر است.

آیا جنبش کارگری قادر است، ایده‌ای ارائه دهد که بتواند یک جامعه با عدالت بیشتر را بوجود آورد. آیا این جنبش می‌تواند روحیه‌ای در کارگران بوجود آورد که آماده مبارزه و فداکاری برای این جنبش باشند؟ چند دهه پیش نظریات رادیکال قادر شده بود که جنبش قوی و استخوانداری را به وجود آورد.

در سال‌های ۱۹۵۰ این نظریات رادیکال را با ایجاد ترس از سرخ‌ها (کمونیست‌ها - مترجم) سرکوب کردند. و اتحادیه‌ها را از قدرت‌یابی برای یک تغییر ریشه‌ای محروم ساختند. تصادفی نیست که در سال‌های وجود مکتب‌کارتریس تعداد کارگران عضو اتحادیه‌ها بشدت

نقصان یافت. تاریخ باید به ما آموخته باشد که داشتن ایده‌های رادیکال همیشه قدرت دگرگون کردن دارد. باید به کارگران پیام‌یابی که ما ممکن است جهان نو را بنییم، اما فرزندان ما قادرند، چنانچه برای پیاده کردن این ایده‌ها بجنگند

در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ این ایده‌ها در اتحادیه‌ها به وسیله سازمان‌های سیاسی جناح چپ تبلیغ می‌شد. در آن زمان یک فرهنگ عمومی رادیکال این ایده‌ها را پیاده می‌کرد. اما امروزه تعداد زیادی از اتحادیه‌ها فاقد این جناح چپ هستند. آیا جنبش کارگری قادر است خود این نقش را برعهده بگیرد؟

اتحادیه‌ها باید فعالین فراوانی را در تمام سطوح داشته باشند. فعالینی که از داشتن ایده‌های رادیکال برای ایجاد عدالت اجتماعی ترسی به خود راه ندهند. فعالینی که این ایده‌ها را با وضعیت اقتصادی پیش پا برای نان و کره پیوند دهند.

از آن جایی که ایده‌های خوب تا زمانی که مردم را جذب نکرده باشد بی‌ارزش است، جنبش کارگری بایستی آن توانایی را داشته باشد که این ایده‌ها را با کارگران خارج از چارچوب خودش در میان بگذارد. این فعالین در زمانه‌ای که بسیاری از اتحادیه‌ها دیگر تشریه‌ای ندارند و اگر هم دارند نظریات اشتی‌گرایانه‌ای را منتشر می‌کند، می‌بایستی انتشاراتی ضد آن داشته باشند.

لحظه حاضر بسیار مهم است. بحث‌های سرتاسری می‌تواند بر زندگی آینده‌ی ما تأثیرگذار باشد. این بحث‌ها باید حول یک سازماندهی قوی برای یک ائتلاف علیه بوش در کوتاه مدت و بوجود آوردن یک تغییر عمیق سکان سیاسی در درازمدت در جامعه باشد.

دوره حاضر شبیه سال‌های ۱۹۲۰ است. برخی از شرکت‌ها خود دست به ایجاد اتحادیه‌ها زده‌اند تا بدان وسیله کارگران را تحت کنترل در آورند و اعصاب کارگران را بشکنند و حقوق کارگران را زیر پا نهند.

قیام میلیونی و عمومی کارگران آمریکایی در سال‌های ۱۹۳۰ به وسیله فعالین چپ جنبش کارگری شکل گرفت این فعالین از بحران اقتصادی آن‌سال‌ها برای آن قیام عمومی بهره‌برداری کردند و شرکت‌های فراملیتی را مجبور کردند که اتحادیه‌های کارگری را برسمیت بشناسند.

برای اولین بار در تاریخ، اتحادیه‌های آمریکا در حال تغییر هستند. چنانچه اتحادیه‌ها این تغییرات را در خود ایجاد نکنند عتیقه تاریخی خواهند شد.

.....

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekarqar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴
سایت راه کارگر
www.rahekarqar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

بودجه سال ۸۸ و بستر آماده بحران اقتصادی

روشننگری: بودجه سال ۸۸ امروز به مجلس می رود. در لایحه بودجه تنظیم شده از سوی دولت برای سال ۸۸ قیمت نفت ۳۷/۵ دلار و نرخ برابری دلار ۹۵۰ تومان تعیین شده است. بودجه رسماً نسبت به بودجه سال گذشته در زمینه عمرانی ۲ هزار میلیارد تومان کاهش نشان می دهد. به عبارت دیگر سال ۸۸ سال ریاضت کشی در حوزه عمرانی خواهد بود. البته با سقوط قیمت نفت از پیش هم روشن بود که جز تحمیل ریاضت از طریق تنظیم بودجه انقباضی راهی در پیش گرفته نخواهد شد. با این حال انقباضی بودن بودجه معنایش خلاصی از شر کسر بودجه شدید و عوارض آن نیست.

به گزارش رسانه های ایران ۸ هزار میلیارد تومان درآمد از محل اجرای طرح شوک تریایی، افزایش ۵۴ درصدی درآمدهای مالیاتی، کاهش تراز عملیاتی و مصارف ارزی، منفی شدن رشد اعتبار شرکت های دولتی و حذف اعتبار واردات بنزین و گازوئیل از ویژگی های بودجه ۸۸ است. نگاهی به هر کدام از این درصدها با ابعاد مهمی در چگونگی تامین منابع بودجه، را نشان می دهد.

مثلاً در حالی که بودجه بر درآمد حاصل از رها سازی قیمت حامل های انرژی تاکید شده است که باز به گزارش رسانه ها کل سرنوشت این طرح همچنان در هاله ابهام است و از زمانی که طرح شوک تریایی برای بررسی به کمیسیون های تخصصی مجلس رفته است در کمیسیون های اجتماعی، قضایی، انرژی، کشاورزی و اقتصادی رد شده و تنها کمیسیون برنامه و بودجه آن را به صورت مشروط تایید کرده است.

به همین ترتیب است مساله اخذ مالیات. افزایش ۵۴ درصدی مالیات طبعاً نمی تواند از محل درآمد دهک های پائینی جامعه تامین شود که قرار است بار عمده شوک ناشی از رها سازی قیمت حامل های انرژی که به عنوان نمونه در حوزه هایی چون حمل بار بیش از ۲۰۰ درصد، حمل مسافر حدود ۱۳۷ درصد و محصولات صنایع پایه وابسته به مصرف شدید انرژی قیمت ها را بیش از ۳۰ درصد بالا خواهد برد، بر دوش بکشند. تنها بخشی از جامعه که قدرت، سرمایه و نقدینگی کلان دارد و می تواند مالیات بدهد، و تامین این "افزایش ۵۴ درصدی" را در بودجه دولت تضمین کند، "بازار" است، اما "بازار" همچنانکه همه در خاطر دارند در برابر اولین تلاش دولت برای مالیات گیری در سال جاری سر به شورش برداشت.

دولت احمدی نژاد که بر انتقال سیاسی با "بازار" در مجلس تکیه دارد طبعاً در سال انتخابات نمی تواند "بازار" را برای گرفتن مالیات و تامین مخارج دولت تحت فشار قرار دهد. تأکيدات دائم نماینده شاخص بازار در مجلس و چهره سرشناس موفقی، یعنی باهنر نائب رئیس مجلس بر مضرات وصل "لایحه هدفمندسازی یارانه ها با بودجه" به حد کافی در این زمینه روشن است. باهنر در تازه ترین اظهار نظر در این زمینه در روز دوشنبه این هفته در پاسخ به علت مخالفت ها در مجلس با طرح شوک تریایی دولت به ایرنا گفته است: "در مجموع سیاست ها مورد قبول همه است اما برخی از بایدهای آماری شاید مورد قبول ما نباشد." او البته اشاره صریحی به "افزایش ۵۴ درصدی مالیات" در لایحه دولت نمی کند، و فقط به طور کلی مخالفت با "بایدهای آماری" بودجه را مورد تأکید قرار می دهد، با این حال او صراحتاً طرفدار حرکت با سرعت پائین، به قسمی است که هیچ تعهدی به جیب بازار و هیچ "باید آماری" برای آن نداشته و در عین حال زمینه شورش از پائین را هم فراهم نیاورد.

منبع دیگر درآمدی دولت که در لایحه پیش بینی شده منفی شدن رشد اعتبار شرکت های دولتی است که احیاً با کاهش ۲ هزار میلیارد تومانی بودجه در زمینه عمرانی مرتبط است. با این حال پیش بینی عدم تخصیص اعتبار برای شرکت های دولتی یا هزینه های واقعی این شرکت ها و رقم پیش بینی شده در بودجه با هزینه های واقعی متفاوت است. اگر حجم اعتبار شرکت های دولتی را به عنوان بخشی از هزینه های مرتبط با نرخ رشد عمومی بودجه در نظر بگیریم، در این صورت آمارها بر خلاف پیش بینی هاست. بلااستثنا در هر سه سال گذشته رشد نرخ بودجه عمومی دولت از میزان پیش بینی شده در بودجه بیشتر بوده است. این رقم در سال ۸۶ نسبت به سال ۸۵ به میزان ۲۱ درصد و در سال ۸۷ نسبت به ۸۶ معادل ۱۹/۵ درصد افزایش داشته است. بعلاوه وقتی نرخ رسمی تورم ۲۵ درصد و واقعی بیش از ۳۵ درصد است، منفی شدن رشد اعتبار شرکت های دولتی، اگر واقعا بخواهد پیگیری شود، معنای دیگری جز موج تازه ای از ورشکستگی شرکت های دولتی و اخراج و تعدیل نیروی کار این شرکت ها ندارد. در کنار همه این ها باید به معوقه ها اشاره کرد. دولت میلیاردها تومان به بازنشستگان، به معلمان حق التدریس و کارمندان آموزش و پرورش و به کشاورزان بابت خسارت خشکسالی بدهکار است و گروه های مختلف با از طریق نامه و بیانیه و طومار یا از طریق تجمع و گرد هم آیی در برابر مجلس خواستار دریافت حقوق های معوقه خود هستند. بقیه در صفحه ۹

وظیفه او باما و انتظارت فرودستان

هادی ستار زاده

با برداشتی آزاد از اسلوی ژیک با او باما با قدم گذاشتن بر فرش توهم مردم به کاخ سفید رفت. در میان یکی از تاریخی ترین تجمع توده ای آمریکا، و با تدابیر شدید امنیتی و لبخند و شادمانی دو جانبه. در دورانی ساخت، با مشکلات بسیار، که جامعه آمریکا با آن روبروست.

نیاید « هیچ توهمی » به او داشت، که با را از گلیم خود فراتر نهد و از حوزه نظام حکم مسلط بگذارد، اما متحمل است که اقدامات و اصلاحاتی صورت خواهد دهد. چه در ساستهای داخلی مانند "آموزش" و "بیمه اجتماعی" و یا تغییر در در رابطه با قوانین "اتحادیه ها کارگری" و نگاه به "طبقات فرودست" امامهم ترین وظیفه ی او سرمامان بخشی به "بحران مالی" است که گریبان گیرکل سیستم سرمایه در یکی از محوری ترین کشورهای سرمایه داری جهان که دچار گریب شده و هر عطسه او می تواند طوفان را به به پرت ترین جزایر این دنیای خاکی خاکی برساند. و در سیاست خارجی بر آوردن انتظاراتی که شرکای بازار، از او در مورد همکاری های دوجانبه و نوعی "هماهنگی" پدید آورد. قابل درک است که جهان پر آشوب را نمی توان به تنهایی و تنها بر پایه بخشی از سرمایه حل نمودا ولین روز کاریش بعد از ورزش دستور تحولاتی را در بخش حقوقی و طرح بستن زندان گوانتارو امر نمودند. که بعد از این بازجویی به شیوه سبک امریکایی در زیر نظر ارتش امریکا صورت می گیرد. و آنگاه دخترانش را برای رفتن به مدرسه بدرقه کرد. اما آنچه در تمامی سخنرانی های انتخابی و در استانه ورود به کاخ سفید بیان داشته است تعهد او به زندگی به شیوه امیکانی است و این در واقع ارزش های نظام مسلط را استحکام بخشیدن است. و همین نگاه و قرا داشتن در رأس هرم نظام و محاط شده در ساختار قدرت و وابستگی و تعهد اتش نمی تواند در زمانی کوتاه فاصله چندانی از سیاست بوش دوری کند. تمام سعی او تلاش برای نشان دادن "تداوم سیاست بوش با وجهه ی انسانی" است. و تعویض ریل را نمی توان به معنی توقف قطار سیاست دانست. و تنها به نیازمند، ژستی دمکرات مباحثه است تا سیمای "خنده دار شده امریکا" را دوباره بازسازی کند.

اما: پیروزی او برای همگان می تواند شادی آور باشد. تعجب می کنند! حق به جانب شمامست. چرا که ما در پیروزی او آزاد بودیم، که در آزادی عمومی شرکت داشته باشیم. که این یک پیشرفت بود. اگر به پیشرفت در تاریخ اعتقاد داشته باشیم. و پیروزی او باما نشانه اثبات این پیشرفت است، و ممکن بودن بودن آن قلمداد نمود. برای اینکه روشن سخن گفته باشیم به یکی دو نمونه اشاره می کنیم، انقلاب فرانسه رخدادی بود در خیابان های پاریس ۱۷۸۹. که نشانه و مهر آزادی و برابری را در پرچم خود داشت، و یاکمون پاریس نشانه ای از حاکمیت خلق بر اعمال اراده آن حاکمیت، اثر گذاری این نو رویداد در جهان بدون هیچ شک و ابهامی و تردیدی انکار ناپذیر است. مثلاً الغای برده داری نشأت گرفته از انقلابات ۴ ژوئیه و پیشرفت آن یعنی اینکه می توان برده نبود، به خوبی روشن است، انقلاب فرانسه بود که جنبش ضد برده داری را دامن زد. و همچنین کمون پاریس براترسیم سیستمی غیر از نظام مسلط را راه اندازی کرد.

پیروزی او باما بیاتگر تاریخی معنای سه گانه کنت است **نشانه اثبات کننده، نشانه یاد آورنده، نشانه پیشرفت بر آینده**. که می شود از آنها به شکل - خاطره، رخداد، و امید - تلقی داشت انقلاب ۵۷ تجلی خاطره تاریخی از ستم حکومتی ها شاهی و استبداد بود و تلاش برای برچیدن بساط تاج و تخت که نشانه اثبات کننده پیشرفت، و یاد آوری تمام خیزش های که مردم برای آزادی کرده بودند و نشانه اثبات امید به این مفهوم که "ما می توانیم". و اکنون یاد آورنده امید به آزادی. و این جنبش عمومی تمامی شک و تردید های را در مورد وضعیت ثبات و تداومی بودن سیستم سلطنتی در هم پیچید. اگر چه انقلاب بهمین مرده به دنیا آمد. اما اصل تغییر را از موقعیت ثبات رابه موضع امکان پذیری میل بالا آورد. و این جنبش کنونی در ایران از آن "امید" سرچشمه می گیرد.

اگر به پیشرفت اعتقاد نداشته باشیم به کلی مسلکی می غلیدیم در واقع آنچه کلی مسلکی نمی بیند ساده اندیشی و خام اندیش خرد کلی اش است که قدرت توهمات را نادیده می گیرد.

پیروزی او باما اثبات ممکن بودن، به امکان وقوع چنین اتفاقاتی در تاریخ است. بهتر از حودمان حرف بزیم، هیچ چپ گرای سفت و سختی باورداشت که با وجود آگاه بودن به افتضاحاتی که در بلوک شرق موجود بود، رژیم های آن یک شبه دود شوند و هوا برونند. و آن هم به بدان سرعت! فرو پاشی دیوار برلین نشانه ای از این فروپاشی بود. که تردید ها را پس زد. و آن چپ هم دچار کلی مسلکی خاص خود بود بنابراین پیروزی او باما را باید به عنوان یک شگفتی تلقی کرد و اشتیاق جهانی امری بی مورد نیست.

دلایل پیروزی او باما

بعد از پایکوبی شادمانه بر ویرانه های دیوار برلین، و رواج تئوری لیبرال دمکراسی که در زیر خاکستر های برج های دوقلو دفن گردید. و لرزیدن زمین

زیر بنیاد های مالی در ماتهیلم در ۲۰۰۸ دو رخدادی که زندگی به سبک آمریکایی را مورد تهدید قرار داد (سختی های بوش) بعد از هر کدام از اتفاقات در مورد اول برای حفظ ارزشهای امریکایی یعنی دفاع از آزادی درست در همان زمان آزادیهای فردی مورد تهاجم قرار گرفت و جنگ با تروریسم تا ابدیت را بشمارت داده شد و جنگ افغانستان و عراق را با توهامات واهی راه اندازی شد و محور شرارت را مشخص نمود.

در مورد دوم (هزینه گزاف ۷۰۰ میلیارد دلاری) را با قاطعیت و بدون تلف نمودن زمان بر سر بانکهای با چتر نجات فرو ریخت. این مهمتر از مورد اول تلقی شد. چرا که اتوپیای لیبرال دمکراسی و اتوپیای اقتصادی کاپیتالیسم بازار جهانی به آخر خط رسیده، که از تاثیر این واقع بی خبر بود.

اگر چه هنوز بحران فرو کش نکرده است. لازم دارد برای رفع بیماری زمین گیر خود درمان های عقلانی را در پیش روی خود قرار بدهد. و مسیر ها خطرناک را ترک کند. آن هم با درک ارزش زمان. که بیمار نیاز به جراحی فوری دارد. ممکن است ما برای رفع گرسنگی، آلودگی زیست محیطی، و یا موضوع گزاف های گیلخانه ای، زمان موضوع بیش پا افتاده ای باشد. فوری حل آنها را در نظر نگیریم. اما در مورد « پول در خطر افتاده » چاره اندیشی به دقیقه با بستگی دارد. تب بورس دانما رو به افزایش است. و دیگر خیال پردازی جیبی از اعراب ندارد. و پای محاسبه به میان کشیده شده است. رقابت ها و چانه زنی ها نور و دراز و کینه ورزی و دشمنی را باید در پشت اطاق های در بسته گذاشت و روبروی حساب رسان و برجستگان قدرت های مالی نشست و به حرف آنها گوش داد. مانند نجات گونه ای از پلنگ های نادر. باید به جای نجات نهنگ های به سر وقت بانک ها رفت. نباید شگفتی آور باشد که دوحزب جمهوریخواه و دمکرات حرفشان یک کاسه میشود. دید بازیها بدون تعیین وقت قبلی صورت می گیرد. سیستم و کارانی سرمایه در معرض خطر قرار گرفته است. هزینه باید کرد نه در راه « واقعی » بلکه در راه باز سازی « اعتماد به نفس سرمایه »، در بازار ها که تقاضاهایش از خواسته های طبیعی مردم بالاتر است.

برای اثبات این ارجحیت توجه داشته باشیم که این ۷۰۰ مسلیارد دلار چرنیکی به بانکها و اریز شد. مانند اکسیژن. وضعیت اوژانسی فوری را طلب می کند. در مقابل از مبلغ ۲۲ میلیاردی که برای کمک به مردم در حال مرگ از گرسنگی در نظر گرفته شده تنها، ۲/۲ میلیارد پرداخت شده که آن هم در توتل های فساد، و زناخت خواری آب شده و مردم همان کشورها خانه ویران و بیکار، راه مهاجرت در پیش گرفته که یا به دام گرسنگان دیگر می افتند و قتل عام می شوند و یا در دریا ها با تور ممانعت از مهاجرت غیر قانونی تصویری غم انگیز بر صفحه رسانه ها به نمایش گذاشته می شوند.

و با بی توجهی به « مرگ بار ترین جنگ در جهان » در گنگوکه تنها در طول یک دهه اخیر ۴ میلیون نفر کشته شده اند، توجه ما را به کشته شدن یک زن در فلان ایالت و مرگ یک کودک اسرائیلی اهمیت فوری می باید و چاره اندیشی می کنند. که چطور می توان با بمب های فاسفوری، و موشک پرانی نیروی تاریک اندیش حماس را چاره کرد. توجه عمومی را به این گنگو یهای بی نام نشان را عقب انداخت. که دچار درگیری های قومی و قبیایل هستند و شرکت های غارت گر در آنها داخل نمی شوند. اما مطرح کردن این موضوع شک و تردید را نمی برمی انگیزند. مگر گنگو سرزمین طلا، اورنیوم، مس نیست؟ با این سایه انداختن است، که می توان ریل حرکت سیاست دلخواه را ساخت تا قطار نظم موجود (سرمایه) به حرکت خود ادامه دهد.

ساز و برگ ایدئولوژی دولت در تمام سطوح بعد از بحران فعال شد، در یک جنگ تمام عیار بر علیه تهدید ها و گفتار های خطرناک بر علیه نظام.

مثلا آقای سورمن اقتصاد دان فرانسوی و نولیرالیسم، چکیده حرف دلش را زد و رهنمود های خود بیان کرد: " این بحران به اندازه کافی کوتاه است" این پایه گذاری یک تئوری است. "عادی سازی مجدد وضعیت"، " کنار گذاشتن بی وقفه سیستم قدیم و جانشین نمودن سیستم های جدید که از ابداعت تکنیکی و کار آفرینی و سرمایه گذاری حاصل می شود، که خود ناشی از سیاست های موفق اقتصادی است. رونق و شک فائقه ارمغان میآورد. با این حال آنها که توسط فرایند جاری بیکار شده اند و کارشان زائد به حساب میآید باید این حق را داشته، می توانند اعتراض کنند. " این چیزی نیست مگر فراهم نمودن فضای عمومی برای اینکه برنامه های ایدئولوژی مسلط را پذیرا کند. و سیاست سرمایه راطبیعی و در خور تفکر قلمداد کنیم. و سیاست های ناعادلانه و دیکنه شده.

آقای سورمن وضعیت بحران را به خود ما بر می گردند، چطور؟ اجازه بدهید ادامه دهد:

"بازار انباشته از رفتار های غیر عقلانی ست، اما با این وجود این خیلی اطمینان است که برای توجیه باز سازی، نظرات دولتی افراطی از اقصاء رفتارگراییانه را استفاده کنیم، بالاتر از همه، دولت دیگر یک نهاد عقلانی نیست چه رسد به نهاد فردی (زمین ها امکان قدرت اوپاما روشن می شود) که اقدامات اش می تواند پیامد های به شدت مخربی را در پی داشته باشد."

وی در ادامه فرمایش می کند " یکی از وظایف اساسی حکومت های دمکراتیک و نظریه پردازان در مواجهه با چرخه اقتصادی و فضای سیاسی

این است که از سیستمی که به این خوبی به بشریت خدمت کرده، حمایت و حفاظت کنند. و به بهانه نقض ها و کمبود ها هایش از چاله به چاله نیفتند و آن را با سیستمی بدتر عوض نکنند. بی گمان ترجمه این نکته که افکار عمومی آترا بیپنیردهمچنان یکی از سخت ترین کارهاست. در حقیقت بهترین نظام اقتصادی ممکن در دنیا هم نقض و کمبود هایی دارد. حقایقی که علم اقتصاد آترا آشکار می کند. هر چه می خواهد باشد. نهایتا بازار آزاد صرفا بازتاب سرشت انسانی است. سرشتی که خود کمتر ممکن است کامل و یا بی عیب باشد" بسیار روشن می گوید سورمن، واضح، صریح، و عیان در دفاع از سیستم و جلوه دادن طبیعی در مقابل هر گونه نقدی جدی.

پس می بینیم که موضوع بحران چقدر عمیق است، با وجود این امکان بسیار است که سیستم به دلیل ظرفیت هایی که دارد به باز تولید، از این بحران سر به سلامت ببرد. اما اکنون نمی شود سیستم را به این حال نزار رها کرد. باید به دنبال تئوری سورمن برویم

اما یک اصل را اثبات می کند و آن اینکه ما در واقعیت جهان سرمایه و کاپیتالیسم بسر می بریم. و باید روی تمحیل ایدئولوژیکی و نماد پردازی آن را متمرکز شد و آترا تفسیر کرد. مثلا گناه کبیره و که اختلال در سیستم است ناشی از فساد شرکت های مالی در ضد و بند، بی قیدو بند بازی آنهاست! بنابراین باید راه راه برای مردم باز کرد و تعیین نمود و سنوال نمود از چه مسیری می توایم به ریشه های بحران رسید؟ (اما قبلا ساز و برگ ایدئولوژی دولتی پاسخهای مناسب را به شیوه گوناگون به خورد مردم داده است) " آنچه را تعیین می کنیم، فهم عمومی بایستی در آن جهت پیش برود. و زمانیکه فهم مردم را جهت داده شد، انگاه می توان پرسید چه راه حلی را پیشنهاد میدهند؟ آنها پاسخ خواهند " من حاضر به افقتسان بروم و بچنگیم تا زندگی به سبک امریکایی تهدید نشود" ما در عراق برای آزادی مردم عراق خون زیادی داده ایم" و یا اینکه بازار سرمایه را سامان بدهید. بانک را نجات بدهید و خون ما را در رک های آن وارد کنید. و زنده باد رئیس محبوب ما آقای بوش، که او با ما به خاطر خدمتتش قدر دانی کرد!

بنابراین روایت غالب از بحران و فروپاشی اقتصادی روایتی نیست که ما را از روی امریکایی بودن بیدار می کند. بلکه روایتی را به خورد ما می دهند که خواب ما را سنگین تر می کند. به این مفهوم " راحت بخواب".

از این روست که سرمایه داری یک نهاد عقلانی میشود و دولت و فرد عقلانی نیست و قدرت و خواست و تمایل فردی در سایه آن آب می شود. قدرت اوپاما فردی و توهمات او در چرخ دنده سیستم عقلانی سرمایه کارانی ندارد. با وجود پیروزی اوپاما مسیر گردش خورکیند تغییر نخواهد کرد. اما این پیروزی آزادی ما را بیشتر کرد و در نتیجه گستره فرصت تصمیم گیری مردم راه ای نشانده ای از " امید" برای زمان تاریک، دوران یاس و نومیدی مردم خواهد ماند. مهم نیست که اوپاما چه در سر دارد، مهم امکان بیشترت برای تصمیم گیری مردم است.

بقیه : بودجه سال ۸۸ و بستر آماده بحران اقتصادی

وزیر کار در تازه ترین اظهار نظر از لغو تبصره ۱۳ و پذیرش افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال جاری خبر داده است و امیر منصور برقی معاون برنامه ریزی و نظارت راهبردی احمدی نژاد در پایگاه اطلاع رسانی دولت اعلام "اجرای باقیمانده قانون مدیریت خدمات کشوری یا همان نظام هماهنگ پرداخت حقوق و دستمزد را یکی از ویژگی های اصلی بودجه سال آینده" دانسته است. با این حال مالییه تامین معوقه ها روشن نشده است.

منبع دیگری که دولت احیانا ممکن است برای تامین کسر بودجه به سر وقت آن برود، استقراض از بانک مرکزی است که عملا به تورم سرسام آور کنونی دامن می زند و به نوعی دیگر دست کردن در جیب افشار فقیر محسوب می شود و بار تورمی آن فشار مضاعفی بر دهک های پائینی جامعه وارد خواهد کرد.

تحریم های اقتصادی نیز امکان بهره برداری از سرمایه خارجی را از بین برده است و ورود سرمایه خارجی را اگر نه ناممکن که بشدت محدود کرده است. تا زمانی که سیاست ماجراجویانه در زمینه پرونده هسته ای ادامه دارد، مرزها نامن است، هر روز گروهی را در زندان ها به دار می کشند و چپ و راست طرح های براندازی "ترم" علیه "نظام" کشف می شود منت و التماس از سرمایه داران ایرانی مقیم خارج از طریق اجلاس هایی نظیر آنچه هفته جاری برگزار شد به جایی نمی رسد، چه رسد به سرمایه خارجی. نه تنها سرمایه خارجی پا به درون کشور نمی گذارد که برای حفظ حداقل ارتباطات نیز خسارات سنگینی بر دارایی عمومی از طریق انعقاد قراردادهای خفت آور نظیر قرار داد خرید گاز با ترکمنستان و فروش گاز به ترکیه بسته می شود.

در شرایطی که فروپاشی زیرساختی اقتصاد کشور به مرزهای خطرناکی رسیده و قیمت نفت بشدت سقوط کرده است، بودجه انقباضی سال ۸۸ و تکیه آن بر منابع مالی ناشی از اجرای شوک ترابی احتمال انفجار بحران و وقوع ناآرامی های گسترده در کشور را افزایش داده است. ۸ بهمن ۱۳۸۷

14 میلیون نفر زیر فقر شدید و ادعای وزیر رفاه دال بر عدم وجود انسان زیر خط فقر در ایران!

رسول آرام

وزیر رفاه جمهوری اسلامی در چند روز گذشته مدعی شد: «طی ماه آینده به ازای هر مددجوی تحت پوشش 36 هزار تومان بن کالا ارائه می‌شود، یعنی که باید تاکنون در اختیار این وزارتخانه قرار می‌گرفت، قرار نگرفته است. در ادامه افزود: این رقم بالغ بر 70 میلیارد تومان است که بنا به مصوبه دولت، خزانه‌داری باید به وزارت رفاه و تامین اجتماعی پرداخت می‌کند، اما به دلیل اختلافات پیش آمده بر سر ردیف بودجه‌ای آن، تاکنون محقق نشده است. وی افزود تا آخر امسال هیچ فردی زیر خط فقر در ایران وجود نخواهد داشت. او برای اثبات نظریاتش بیان داشت که یک خانوار پنج نفره 180 هزار تومان بن کالا دریافت می‌کند. به گفته وی، این بن‌ها برای ارائه به 9 میلیون نفر پیش‌بینی شده که 7 میلیون نفر آن، مددجویان تحت پوشش نهاد‌های حمایتی و دو میلیون نیز شامل نیازمندان می‌شود.»

این در حالی است که گرانی و پی آمد آن گرسنگی گریبان میلیون‌ها نفر از مردم را گرفته، نشریه آمارهای اقتصادی ایران وابسته به بانک مرکزی ایران در تابستان امسال گزارشی منتشر کرد که در آن افراد زیر خط فقر در این کشور حدود 14 میلیون نفر برآورد شده است. آمارها نشان می‌دهد که دستکم دو میلیون نفر از جمعیت ایران زیر فقر شدید و در خطر گرسنگی قرار دارند. از آنجایی که دست اندر کاران رژیم اسلامی قصداً در وضعیت را عادی جلوه داده؛ تا با این کار هم از حیثیت بریاد رفته دفاع نمایند و هم آبی بر تنور داغ اختلافات درونی؛ خصوصاً در شرایطی که انتخابات فرمایشی و تائید شده از سوی ولایت فقیه؛ هر چه بیشتر ماهیت این خیمه شب بازی را به نمایش می‌گذارد؛ بریزند. آنان هر از چند گاهی مدعی پیروزی‌هایی می‌شوند که هرگز برآزنده رژیم اسلامی نیست؛ با این حال در سخنرانی‌ها یا مصاحبه‌های خود که از بلند گویای تبلیغاتی پخش می‌شود؛ و خلعت اوضاع اقتصادی مردم ایران را بسیار اسفناکتر از آنچه که از طریق آمار و ارقام ارائه می‌گردد؛ به نمایش می‌گذارند. اینجاست که میتوان درجه صبر و بردباری مردم در مقابل غاصبان قدرت سیاسی؛ اقتصادی و اجتماعی در ایران را ارزیابی نمود. گرچه رهبران کوچک و بزرگ این رژیم با برخورد های مالخوئیانی خود سعی در وارونه جلوه دادن واقعیت‌های موجود جهت تحمیل مردم مینمایند. اما این وارونه گویی‌ها دیگر نمیتوانند واقعیت‌های پشت نقاب انسان دوستی آنان را مستور نمایند. اکنون کارگران و روشنفکر و دستجات زحمتکش و کم درآمد جامعه با خیالی نه چندان آسوده به مبارزه خود علیه ناعادلتی‌ها؛ در جهت بستن آوردن رژیم ادامه میدهند.

نمونه کوچکی از این وارونه گویی‌ها را میتوان در گفتار وزیر رفاه در پاسخ به پرسشی در خصوص «زیر خط فقر مطلق» در ایران مشاهده کرد. سخنان او طی ماه گذشته در روزنامه‌های رژیم اسلامی مورد بهره برداری تبلیغاتی قرار گرفت. چرا که او در پاسخ به خبر نگاری گفته بود: «با اقدامات صورت گرفته توسط نهاد‌های حمایتی و همچنین توزیع سهام عدالت، قدرت خرید مردم افزایش یافته است.» و ادامه داده بود «براساس اعلام سازمان‌های بین‌المللی، افرادی که روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند زیر خط فقر شدیدند که ما اصلاً نداریم، چون کسی را نداریم که کمتر از یک دلار در روز درآمد داشته باشد.» این ادعا بقدری پوچ است که حتی برخی از نوچه‌های ولایت فقیه اعتراض کرده و گفته‌اند «چرا واقعیت‌ها را بیان نمیدارید؟» اما اگر به صحبت‌های این وزیر اسلامی که هدفی جز همان انجام وظائف ضد انسانی است که به او محول شده؛ توجه شود؛ متوجه پوچی آن خواهیم شد. زیرا با توجه به ارزش برابری دلار با ریال؛ اگر یک فرد روزانه یک دلار درآمد داشته باشد؛ درآمد ماهیانه او بالغ بر 30 هزار تومان خواهد بود. این همان مبلغ یارانه‌ای است که بخش بسیار کمی از خانواده‌های بی درآمد از رژیم اسلامی دریافت میدارند. نباید فراموش کرد که تامین همین مبلغ روزی یک دلار برای بخش قابل توجهی از مردم که عمدتاً در حاشیه شهر‌ها زندگی میکنند و بیکاران؛ بسیار دشوار است. غیر از 12 درصد اعلام شده بیکاران بخش حاشیه نشین مردم بر اساس آمار ارائه شده از سوی دست اندرکاران همین وزارت خانه بیش از 1 میلیون و 700 هزار نفر است که نه درآمدی دارند و نه از ارگان و یا اداره‌ای کمک مالی دریافت میدارند. حال اگر نگاهی به تنها رشد اجاره مسکن بیاندازیم با استناد به بررسی کارشناسان مرکز مطالعات دانشگاه علم و صنعت درصد هزینه مسکن نسبت به کل هزینه

خاتوار در دنیا کمتر از ده درصد است، اما میاتگین این رقم در مناطق شهر نشین ایران برای خانواده‌های کم درآمد و حاشیه نشین‌ها تا بالای 70 درصد نیز می‌رسد.

اینکه چگونه میتوان با مبلغ سی هزار تومان در ماه زندگی کرد؛ سنوالی است که خود دست اندرکاران رژیم اسلامی هم نمیتوانند به آن پاسخ دهند. از این روست که دچار سردرگمی و گیجی خاصی شده‌اند. از یک سو معتقدند که با یک دلار میشود زندگی کرد و از سوی دیگر به آن اعتراض میکنند؛ چراکه مردم دیگر نمیتوانند چشم و دهان بریندند و بایستند تا خویشان خود از گرسنگی بمیرند. آنچه که روشن است دروغگویی رهبران ریز و درشت جمهوری اسلامیست. آنان حتی آمار های ارائه شده از سوی مجامع بین‌المللی را هم تحریف میکنند. بر اساس شاخصی که در ایران توسط بانک جهانی محاسبه شده، درآمد کمتر از 2 دلار در روز به شیکه انسان‌هایی تعلق می‌گیرد که زیر خط مطلق فقر زندگی میکنند. که اگر با تومان محاسبه شود مبلغی حدود 65000 هزار تومان در ماه برای یک نفر که فقط بتواند از مردن نجات یابد. یعنی برای یک خانواده سه نفره که بتوانند از گرسنگی نمیرند به 200000 تومان در ماه نیاز میباشد. یعنی روزانه 6 دلار پس دروغ گویی و تحریف واقعیت‌ها توسط وزیر اسلامی بروشنی هودیداست.

در عین حال بعضی دیگر از محاسبات آماری متفلوت تر را نشان می‌دهند، مثلاً میزان شاخص خط فقر در شهر تهران حدود 700 هزار تومان در ماه در سال 87 است که با احتساب حدود 15 تا 20 درصد نرخ تورم، این شاخص به نزدیک 900 تا 950 هزار تومان افزایش پیدا می‌کند. البته این برای خانواده سه نفره‌ای که بتواند روزانه 1800 الی 2000 کیلو کالری را مصرف کند و تغذیه و نیازهای اولیه‌اشان را تامین نمایند محقق است.

چندی قبل توسط وزیر کار جمهوری اسلامی اعلام شد که دستمزد کارگران افزایش یافته است. او اعلام کرد: «حداقل حقوق کارگران به 219 هزار و 600 تومان رسید.» این وزیر در اظهارات خود ادامه داد 15 میلیون نفر کارگر در کشور وجود دارند که برخی مانند شاغلان بخش ساختمانی، حمل‌ونقل و کشاورزی این حداقل حقوق را دریافت می‌کنند، و فاقد بیمه درمانی می‌باشند. نتیجه این تبلیغات که در حقیقت یک افشنگاری بزرگ از سیاست بیمه کارگری میباشد نشان میدهد که این 15 میلیون کارگر برای مراجعه به پزشک میبایستی هزینه‌های درمانی را از دریافت‌های ماهیانه خود کسر و یا اینکه با درد و بیماری به کار و زندگی مرگبار ادامه دهند. حتی اگر این سیاست اضافه دستمزد شامل این 15 میلیون نفر کارگر را واقعی انگاریم؛ آنان هرگز نخواهند توانست حبوبیات کیلونی 1440 تا 1700 تومانی؛ گوشت قرمز کیلونی 6320 تومانی؛ گوشت مرغ کیلونی 1770 تومانی روغن کیلونی 1270 تومانی و تخم مرغ کیلونی 1000 تومانی را بتوانند خرید. بر پایه گزارش رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی؛ با شروع سال جاری خورشیدی، متوسط قیمت خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در مقایسه با فروردین سال خورشیدی پیشین بیش از 28 درصد گران‌تر شد. در مقابل افزایش قیمت مایحتاج عمومی و افزایش 70 درصدی کرایه مسکن در تهران و شهرستان‌ها؛ بطور مثال افزایش قیمت اجاره مسکن در مناطق کارگر نشین جنوب شرقی تهران و غیره برای یک واحد مسکونی 50 تا 70 متری با دیدی 5 الی 10 میلیون تومانی بین 150 تا 300 هزار تومان میباشد. این آمار همگی مربوط به تهران و مناطق شهر نشین در نقاط مختلف ایران بوده و جدا از اعلام آماری است که نشان میدهد بیش از 10 درصد از جمعیت استان‌های محروم کشور چون ایلام؛ کهگیلویه و بویر احمد؛ سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی؛ کردستان و لرستان با لغ بر 70 هزار خانوار در وضعیت زیستی و اقتصادی مطلقاً زیر فقر قرار دارند. چنانکه روزنامه‌های وابسته به رژیم اسلامی اعلام نموده‌اند افزایش قیمت پوشاک در طی یک سال گذشته بالغ بر 21 درصد بوده است و اگر قیمت‌ها به همین‌گونه که وب سایت وزارت بازرگانی اعلام نموده باقی بمانند و رشدی نداشته باشند؛ که هیچگاه چنین نبود نیست؛ یک کارگر با این دستمزدی که اعلام شده هرگز نمیتواند به یک زندگی بدون دردسر ادامه دهد؛ کسر بودجه خانواده‌ها در مورد تهیه مواد غذایی بلکه در زمینه تهیه پوشاک نیز صادق است. آنها اگر بتوانند از عهده تعمین اولیه مصرف غذایی خود و خانواده برآیند؛ چگونه قادر خواهند بود مبلغی برای پوشاک هم در نظر بگیرند. در این حال است که افزایش 6 درصدی دستمزد کارگران اعلام شده توسط وزیر کار رژیم؛ اقدامی با‌زدارنده بوده تا از رادیکالیزه شدن فشار توده کارگران و زحمتکشان جلوگیری شود. هدف از گفتار وزیر رفاه جمهوری اسلامی مورد خطاب قرار دادن آنانی است که دیگر طاققت خود را از دست داده و در حقیقت قصدش مهار فریاد بخش‌های مختلف مردم است که بیش از یک دلار در روز درآمد دارند. 19.01.09

سلاح های شیمیایی و جوانه های امید در غزه!

این ها در بلند مدت هدف های مشترکی را تعقیب کرده اند، و با اینکه در همه آنها حقوق بشر به شیوه دردناک و خشنی نقض شده و قربانیان زیادی بویژه از کودکان و غیرنظامیان برجا گذاشته است، اما اینجا با یک تحول کیفی روبرویم که با ارقام و تلفات تعریف نمی شود.

اینجا ویران کردن ساختمان های خالی اگر نه بیش از، لاقل به اندازه کشتار انسان هامفهوم جنایی دارد.

در آخرین اطلاعاتی که شبکه الجزیره منتشر کرده است، پنجشنبه ۲۲ ژانویه، فقط در رابطه با تاسیسات آژانس امداد سازمان ملل UNRWA در غزه، ۵۳ ساختمانی که این آژانس مورد استفاده قرار میداد آسیب دیده یا کاملا ویران شده اند که ۳۷ تای آنها مدرسه بودند، ۶ تای آنها به عنوان پناهگاه و ۶ تای دیگر به عنوان مرکز درمانی و دو تا به عنوان انبار مورد استفاده قرار میگرفتند. شاید هم اسرائیل از حضور نیروهای امداد بین المللی در درون این "هدف های نظامی" به علت عواقب نامطلوب تبلیغاتی متاسف باشد، اما از خود "هدف نظامی" که ژنرال ها تعیین کرده بودند که نمی توانست بگذرد.

طبیعتا این تاکتیک از روی "خبثت ذاتی" یا از سرتفریح در پیش گرفته نشد و هدف های مختلفی را دنبال میکرد که یکی از آنها، امکان نابین کردن ارانه خدمات اجتماعی و مدنی توسط حماس بود. آگاهان مسایل فلسطین نوشته اند بعد از ناکارآمدی آب در آمدن تاکتیک هایی مثل محاصره اقتصادی، انزوای سیاسی و شیبخون های نظامی، اسرائیل به آخرین حربه یعنی خرد کردن شبکه اجتماعی بود که میتواند برای حماس پایه اجتماعی ایجاد کند.

**روشن است ماهیت سیاسی حماس، خصلت ضد انسانی
چنین تاکتیکی را عوض نمی کند.**

هدف ها به کنار، اینجا خود وسیله و تاکتیکی که در پیش گرفته شد مهم است. جان جینگ مدیر آژانس کمک رسانی سازمان ملل در غزه، در زمانی که تهاجم جریان داشت در مصاحبه ای گفت این پریشان کننده ترین تجربه ای است که او شاهد آن بوده است. چرا جینگ که تجربه امداد رسانی در کشتار هولناک میلیونی رواندا و پاکسازی های قومی بلکان را داشته است، و مردی که به هرحال مورد اعتماد دستگاه حاکم برجهان است، این را گفت؟

**جینگ در عین حال نه فقط اسرائیل بلکه همه نیروهایی را
کناری ایستادند و اجازه دادند این واقعه هولناک و شرم آور
صورت بگیرد به چالش گرفت و گفت این یک "امتحان"
است برای نشان دادن تعهد به قانون یا طفره رفتن از آن.**

حماس و عذر بدتر از گناه!
امتحان مزبور از یک زاویه دیگر نیز حساس تر شد. تردیدی نیست که حماس به دلایل معینی در میان فلسطینی های غزه ریشه دوانده است و هدایت عملیات در مقابل حملات اسرائیل را برعهده داشت. وقایع همین دو سال اخیر نیز حداقل میتوان گفت زمینه را برای تقویت آن مساعد تر کرده است. محاصره طولانی اقتصادی، توطئه های گوناگون، اعمال خشونت سیاسی و اجتماعی و فیزیکی و روانی مداوم علیه فلسطینی های غزه و ساحل غربی، و شیبخون های نظامی دائمی اسرائیل به غزه که از مردم قربانی میگرفت و خود این تهاجم در حالیکه "جامعه جهانی" به نظاره ایستاد و منتظر پایان کار ماند، به قطعی شدن شدید نیروها، رادیکالیسم، اسلام گرایی و بنیادگرایی دامن زده است. همان حماس که بعد از پیروزی در انتخابات، اعضای کابینه خود را با کراوات و کت و شلوار سفارشی جلوی دوربین ها فرستاده بود تا دل "جامعه جهانی" را به دست بیاورد، حالا مردان ریشو و عبوس را با اسناد و شواهد ظلم جلوی دوربین ها میفرستاد.

آیا مشاهده این چهره های ریشو که بی اختیار آدم را به یاد تحمیل جبارانه قوانین شرع، سرکوب حقوق شهروندی و بویژه لگنمال کردن حقوق زنان می اندازد، باعث نمی شود تعهد خود را به حقوق بشر "کمی شل" کنیم، اصول اخلاقی و سیاسی را کمی "منعطف" کنیم، حداقل وسط این معرکه یک کوره راهی باز کنیم تا این بنیادگرایان به سزای اعمال شان برسند. بگذار این زنان "تمدن" که با چهره مظلوم و حتی گاه با سر و روی پریشان به گفته "یوری آبنری"، به عنوان سخنگوی ارتش یا وزیر خارجه اسرائیل در مقابل دوربین ظاهر میشوند، شر آنها را کم کنند... تاسیسات مدنی؟ بگذار ویران شوند، مگر نه اینکه حماس میخواست در آن ها دولت تشکیل دهد... به توپ و راکت بستن خانه و خانواده و محله ی وزیر و تفنگدار حماس؟ چه اشکالی دارد، مگر ظالمان هم حق دارند؟ بچه ها؟ البته ما برای بچه ها متاسفیم، لیونلی و اولمرت



عکس بالا: اکرم با ابوجا با آثار سوختگی که پزشکان میگویند اثر سفسر سفید است. عکس پایین: کایوم باترلی فعال حقوق بشر ایرلندی.

روشنگری اسرائیل تهاجم نظامی گسترده به غزه را در آستانه سال نو مسیحی آغاز کرد و آنرا در آستانه برگزاری مراسم سوگند ریاست جمهوری اوپاما پایان داد. اما هم تعطیلات و تفریحات کریسمس و هم جشن و سرور گسترده مراسم سوگند ریاست جمهوری آمریکا گذرا است، آنچه که نه فقط امروز بلکه در حافظه تاریخ خاورمیانه میماند، جنایت هولناکی است که در غزه صورت گرفته است و هر روز اطلاعات جدیدی در رابطه با آن منتشر میشود: نقشه های پشت تهاجم، تاکتیک ها، استراتژی و هدف های تهاجم، و آثاری که به جای گذاشته است... به نسبتی که پشت و روی صحنه بیشتر روشن میشود، خیرها هم هولناک تر میشود. حالا معلوم شده است که "تاکتیک نظامی" اصلی به کار گرفته در این تهاجم عبارت بود از خرد و خمیر کردن کلیه دستگاه های مدنی و شهروندی از هر نوع و در هر سطح زیر چرخ یک ماشین نظامی غول پیکر و غیر مشروط به هر نوع محدودیت قانونی و اخلاقی بطوریکه در پایان کار حتی توزیع نان و دارو میان مردم هم برای سال های طولانی دشوار شود. این شیوه "جنگ کثیف" که قبلا در نیکاراگوآ با واسطه کنترها به کار گرفته شده و در جنگ های یوگسلاوی و عراق آن را به سطح یک تاکتیک نظامی تکامل دادند تنها در غزه بود که در شکل کامل خود به اجرا در آمد. به همین جهت است که رقم ها علیرغم تکان دهنده بودن هنوز ابعاد جرم را نشان نمیدهد، "هدف های نظامی" است که آنرا فاش میکند. مدرسه و دانشگاه و پارلمان و اداره و خانه و بازار و مسجد و انبار صلیب سرخ و پناهگاه سازمان ملل، "هدف های نظامی" بودند، نه برای اینکه حتما یا احتمالا آدم مسلح یا سلاح را میتوانستند در خود جای داده باشند، بلکه مهم تر این بود که اینها بطور بالفعل یا حتی بالقوه ساز و برگ لازم برای تشکیل یک نظام مدنی هستند و بنابر این باید ویران می شدند. همین است که کشتار و ویرانی در غزه را از کشتار های قبلی فلسطین مثل صبرا و شیتلا و دیربایسین متمایز می کند. اگرچه همه

هم ابراز تاسف کرده اند، ولی یادمان باشد "عاقبت گرگ زاده گرگ شود"، تازه اینها هشت تا و ده تا می زایند و نیمی از بچه های شان هم اگر از غضب اسرائیل نمیرند، به مرض خدا نغله میشوند...

دقیقا وجود یک نیروی اسلام گرا مثل حماس در این مهلکه، ماجرا را به امتحانی سخت برای سنجش میزان تعهد به حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و عدالت تبدیل کرد.

کسانی که به خاطر نفرت و غضب برحق شان از بنیادگرایان نتوانند استوار روی اصول شان بایستند، قبل از هر چیز مرزاساسی خود را با همان بنیادگرایی که مورد انتقاد قرار میدهند، فرو می ریزند و به نیمرخ دیگر بنیادگرایی تبدیل میشوند. نیمرخ که خشونت ها و جنایت های اسرائیل بهترین معرف آن است.

مساله این است: اگر همه ادعاهای اسرائیل درست باشد، فقط و فقط، حماس بنیادگرا را نشانه گرفته باشد، باز مرتکب سنگین ترین جنایات جنگی شده است. فراموش نکنیم این بنیادگرایان هستند که دشمن را موجودی فاقد حق و ظلم بر او را حق میدانند. و فراموش نکنیم معیار تمدن هم در صلح و هم درجنگ درست در برخورد با تبهکار و در برخورد با دشمن خود را نشان میدهد. در جامعه مدنی حتی مجرم، تبهکار و قاتل هم حقوقی دارد که در برخی از کشورها مأمور قانون موظف است موقع دستگیری آن ها را به متهم یادآوری کند. این فقط بنیادگراها هستند که به گردن متهم سطل آویزان میکنند و در شهر میگردانند و در کاسه سر دشمن آب میخورند.

سوالی که باید با چشم باز با آن مواجه شد، این است: آیا در مواجهه حماس بنیادگرا و "اسرائیل متمدن" کدام حق آن هم به شیوه فرومایگان زیر پا گذاشته شده است؟

این سوال از مساله بزرگ تر یعنی حق لگدمال شده مردم فلسطین جداست.

* آیا کان لم کردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن با استفاده از بمب و توپخانه و محاصره اقتصادی مجاز است؟

* آیا شکستن یک طرفه تعهد به شکستن محاصره اقتصادی در طول آتش بس ۶ ماهه مجاز بود؟

* آیا شکستن آتش بس توسط اسرائیل در ۴ نوامبر مجاز بود و اسرائیل یک حق انحصاری برای شبیخون های نظامی و کشتن دارد؟

* آیا تجاوز به سرزمین و خانه و خانواده حتی کشتن زن و کودک شیر خواره بنیادگرا مجاز است و تمدن حق هر نوع دفاع را از بنیادگرا سلب کرده است؟

* آیا استفاده از بمب فسفوری و اورانیوم رقیق شده و مدرن ترین نوع سلاح انفجاری که به جای قتل به قطع دست و پای آدم می انجامد، اگر هدف آن فقط و فقط بنیادگرا و خانواده اش باشد، مجاز است؟

... این سوال ها را میتوان و باید ادامه داد و پاسخ آنها را طلبید؟
طرفه رفتن از پاسخ به این سوالات شما را در جرایم سنگینی شریک میکند و آنکه در جریان "ادام فله ای" مرتب به جرایم سنگین قربانی اشاره میکند، خود را در کنار دژخیمی قرار میدهد که لباس قاضی پوشیده و حکم قتل دسته جمعی صادر میکند.

تکرار این ترجیع بند که کشتار غیرنظامیان را محکوم میکنیم و دلمان برای "مردم بیچاره" فلسطین می سوزد، برگ انجیری است که "جامعه جهانی" یعنی قدرت های مسلط جهان برای پوشاندن جرم خود و طرفه رفتن از این سوالات پیدا کرده اند.

مردم فلسطین "بیچاره" نیستند و احتیاج به "دلسوزی" ندارند، آنها از سنگین وزن های تاریخ مقاومت و مبارزه برای رهایی ملی در جهان هستند و شاید بتوان ادعا کرد در این مورد رکود تاریخ مقاومت را زده اند. آنها برای ادامه حیات ملی از همه میراث بشر استفاده کرده اند و جنگیده اند، هم میراث جنگلی بشر: از جمله سنگ، اسلحه، حتی زاییدن به منظور حفظ نسل خود در مقابل پاکسازی ها و نسل کشی ها، و هم میراث انسانی جامعه بشری، از جمله کتاب و نیمکت و مدرسه. از سرتصادف نیست که اسرائیل مداوما مدارس آنها را به توپ می بندد و راه مدرسه را بر کودکان فلسطینی با سرباز و آزارگران بنیادگرای یهودی میگیرد. این تاریخ سنگین را که بر دوش تمدن معاصر سنگینی میکند و از هر رخنه

آن خود را نشان میدهد با هیچ ترفندی نمی توان در قفس تنگ حماس چپاند. "جامعه جهانی" حماس را در موضع مظلوم قرار میدهد چون نمیخواهد جلوی ظلم بی حداسرائیل بر ملت فلسطین بگیرد و این حماس را نیرومند میکند زیرا ظلمی را که بر خودش میروند با ظلمی که "جامعه جهانی" بر مردم فلسطین روا میدارد گره میزند و وسیله رشد خود را فراهم می آورد تا به روزی نیفتد که امروز سازمان فتح و عباس و دحلان افتاده اند.

این حقایق را نمیتوان با سناریوهای ساختگی تغییر داد. وقتی که توپ ها و راکت های اسرائیلی دهقان فلسطینی را با زن و بچه اش و وزیر حماس را با ۱۴ عضو فامیلش یک جا می کشد، انکار بخشی از این جنایت، و "دل سوزاندن" به حال بخشی دیگر نه فقط عدول از اصول آزادی خواهی و دموکراسی است بلکه دقیقا به حماس خدمت میکند، به متحدان حماس خدمت می کند، به رژیم اسلامی ایران خدمت میکند. به حقیقت باید با چشم باز نگاه کرد و ظلم را باید با چشم بسته محکوم کرد.

آیا منظور از "سرب گذاخته" همین بمب های فسفوری بود؟
تازه همه این ها بر این فرض گذاشته شده که طرف دیگر تهاجم اسرائیل فقط و فقط حماس و بنیادگرایان هستند. اما این ادعایی است که حتی باور کردن آن هم نشان از تمایل به مشارکت در جنایت دارد. زیرا همان "فاکت" هایی که اسرائیل اینهمه علاقه مند است بطور مصنوعی "در روی زمین" بوجود بیاورد تا دست همه را در پوست گردو بگذارد و همه را وادار کند مشروط به فاکت هایی که با اعمال زور ایجاد کرده به خواست های آن تن در دهند، بیش از آن این ادعا را رسوا کرده که بتوان "معصومه" آن را باور کرد.

جان جنین در بحبوحه جنگ گفت: نخستین تقاضای من از دولت ایالات متحده این است که با مردم عادل غزه صحبت کند. به غزه بیاید و با مردم عادل صحبت کند، با مادران، پدران، فعالان جامعه مدنی، مردمی که با سیاست کاری ندارند.

آن حقی که اسرائیل لگدمال میکند، حق ملت فلسطین است، به همین جهت "سرب مذاب" و بمب فسفوری را هم بر سر آنها می ریزد.

نشریه انگلیسی گاردین روز دوشنبه ۱۹ ژانویه دو نوار ویدیویی را که شواهد استفاده از فسفر سفید در غزه به نمایش میگذارد، منتشر کرد. نوار اول که توسط یک زن عکاس از فعالین جنبش همبستگی بین المللی به نام فیدا کیشتا تهیه شده است، نه تنها شواهد کاربرد بمب شیمیایی بلکه این حقیقت تلخ را نشان میدهد که چگونه اسرائیل زندگی کردن با سلاح شیمیایی را به بخشی از زندگی کودک و مادر و مرد پا برهنه فلسطینی تبدیل کرده است. فیلم در ۱۴ ژانویه در شرق محله خان یونس

در جنوب غزه گرفته شده است.* در این فیلم قطعاتی از مواد شیمیایی روی زمین دیده میشود که در حال سوختن هستند. مردی که دم پای پوشیده سعی میکند آنها را زیر لگد خاموش کند، عاقل تر ها آنها را با قطعات خاک و علف می پوشانند. اما ماده شیمیایی خاموش نمیشود و از درون سرپوش خاک دوباره آتش میگیرد. وقتی مردم با لگد قطعات را می کوبند که خاموش شود، آنها به قطعات کوچکتری تقسیم میشوند که دوباره شروع به سوختن می کنند. صدای زنی هشدار میدهد:

این بمب فسفوری است...

فیلم دوم اثر این سلاح شیمیایی را روی بدن یک کودک ۱۵ ساله که در بیمارستان شفا بستری است نشان میدهد. اثر تکان دهنده این فیلم هم فقط تصویر دلخراش زخم هایی نیست که در گوشت فرو رفته است. تصویری است که کودکان از زندگی و مرگ ارانه میدهند. این "خود دادن" کودک به خشونت است که انسان را تکان میدهد.

در همین نوار یک پسر ۱۳ ساله به نام ایمان لحظات کشته شدن خواهر، پدر بزرگ و پسر عمویش زیر آتش اسرائیل را شرح میدهد. او میگوید خواهرش داشت با تلفن همراهش بازی می کرد که شراپنل به او خورد. اول "به اینجای صورتش" که آترا تا استخوان سوزاند. بعد "به اینجایش" و به پهلوئی خود اشاره میکند، "همه معده اش به استخوان تبدیل شد، هیچ از او باقی نماند...". او اصلا گریه نکرد، حتی یک قطره اشک نریخت. اصلا چیخ نژد. به گفته این کودک، خانواده در یک دایره نشسته بودند که بمب به سراغ آنها آمد. پدر بزرگ که دم در نشسته بود که با شلیک راکت بدنش دو تکه شد و قطعات بالا و پائین بدنش را جداگانه با ماشین بردند. بعد بمب های فسفوری که خواهرم را سوزاند و پسر عمویم را که دم در بود کشت...

اسرائیل نام عملیات تهاجم به غزه را سرب گذاخته گذاشت. به واقع قصد ژنرال های اسرائیلی از این عنوان اشاره به همین بمب های فسفوری نبود

که با زهر خند و "شوخی" به "قربانی ضعیف" وعده داده میشود؛ به نظر میرسد مثل دانش آموزان شرور مدارس که به منظور اعمال قدرت سر همکلاسی مظلوم را توی توالنت فرو میکنند و به این کار میخندند، اسرائیل با اطمینان از غیر قابل مجازات بودن خود توسط "جامعه بین المللی"، "تبلیغات جنگی" را با یک هزل ضد انسانی آمیخته بود.

اساسا در این تهاجم اسرائیل مردم جهان را به تماشای نسخه هولناکی از مسابقات تلویزیونی "که میخواهد میلیونر شود" نشاناند. اسرائیل که حاضر نشده بود با پایان دادن به محاصره اقتصادی به موشک پرانی ها خاتمه دهد، حماس و سایر گروه های اسلامی را به مسابقه فرا خواند: شرط پیروزی در این مسابقه این است که بتوانید پرتاب موشک به محلات غیرنظامی اسرائیل را ادامه دهید. اگر نتوانید شکست خورده اید و شما را بیرون می اندازیم. اگر توانستید موشک پرانی را ادامه دهید، مسابقه را ادامه میدهیم تا آن گود خارج شوید. طرف دیگر هم به سرعت موضوع مسابقه را دریافت و خالد مشعل از آن سو در دمشق گفت: "ما دو راه داریم یا مقاومت کنیم و کشته شویم، یا مقاومت نکنیم و کشته شویم".

مراسم جشن و سروری هم که رژیم اسرائیل برای برگزاری این مسابقه ضد انسانی برپا کرد به کمال بود. روی تپه های مشرف به غزه را به محل تماشا تبدیل کرده و مردم را به رقص و شادمانی روی آن فراخواندند تا با دوربین و بساط پیک نیک به تماشای "آتش بازی" بیایند.

تلویزیون اسرائیل شوی کمدی از کشتگان فلسطینی برگزار کرد و مجری کمدی، در نقش حماس به تناوب توی اتاق می پرید و با خوشحالی خبر میداد: قربانی ها شدند ۳۰۰ تا... ۳۵۰ تا، حالا شدند ۵۵۰ تا...

ظرفیت دو طرف در ضربه زدن به مردم غیر نظامی موضوع این مسابقه بود. از آغاز معلوم بود که این ظرفیت در اسرائیل از حد اشباع فراتر میروید. به همین جهت هرچه بیشتر از رنج فلسطینی ها زیر باران سلاح های شیمیایی در این تهاجم بگوئیم، هدف اسرائیل را برآورده و "قدرت" آن را یادآوری کرده ایم. پس چرا سیاستمداران و ژنرال های اسرائیلی از هزل و شوخی با جنایت پرهیز کنند؟

اما چیزی که مردم را در همه جای جهان به شدت بیزار میکند، "شوخی" غیرانسانی است و "آتش بازی" با سلاح شیمیایی، نه تحسین که نفرت اکثریت انسان های روی زمین را بر می انگیزد.

"قهرمانان فصل تاریخ فلسطین"

جان جینگ مدیر امداد رسانی سازمان ملل در غزه در طول تهاجم به غزه از نادر مقامات مسوول سازمان ملل بود که از "امتحان" سربلند برآمد و همین امر او را به چهره ای صاحب نام تبدیل کرد.

فاجعه بار این است که حرف های جان کینگ در رابطه با غزه، آن قدر بدیهی است که نگفتن آن ها باید عجیب باشد. کینگ فقط از اسرائیل انتقاد کرد که چرا ساختمان های عمومی را هدف بمباران و توپ فرار میدهد:

" تمام زیر ساخت یک دولت آتی فلسطینی ویران شده است. این ساختمان یک پارلمان است که با خاک یک سان شده است، این ساختمان حماس نیست. مقر ریاست جمهوری جایی است که هر رئیس جمهور فلسطین باید در آن بنشینند. مدرسه ها، دانشکده ها... "

وقتی ارتش اسرائیل به مدرسه سازمان ملل حمله کرد جینگ گفت: "شما حالا در مرکز متمرکز ترین منطقه مسکونی جهان هستید. شما نمی توانید در چنین شرایطی توپخانه سنگین و شلیک مسلسل وار تانک ها را به کار بیندازید. این است چیزی که ما مدت هاست می گوئیم، و حالا، البته خودمان [سازمان ملل] به هدف شما تبدیل شده ایم. ولی به جز ما ده ها هزار نفر، در واقع صدها هزار نفر از مردم هم هستند. رنج ما، رنج آنها هم هست."

این چه شرایطی است که برای ابراز بدیهی ترین و غیر قابل انکارترین حرف ها، به شجاعت و شهامت و در برخی موارد حتی فداکاری و گذشت از جان نیاز هست؟

جینگ هرکس هست و هر عقیده ای دارد اما در این تهاجم به صدایی برای قربانیان بی صدا تبدیل شد. او مرز خود را با بنیادگرایی نه از طریق ابراز برانند از بنیادگرایی بلکه از طریق مرزبندی با ظلم تعیین کرد و بارها و بارها تاکید کرد امتناع از انجام وظایف انسانی نسبت به مردم غزه، به پیروزی افراط گرایی می انجامد. هم لابی اسرائیل و هم مخالفان این تهاجم تلاش میکردند سوابق او را پیدا کنند. اما او در پاسخ سوال یک رسانه ایرلندی گفت به جای اینکه به جستجوی مشخصات او برآیند سعی کنند احوال آن کودک غزه ای را ببرسند که دو پایش در عمل جراحی دو گانه قطع شده است. او گفت: " قهرمانان این فصل تاریخ غزه، مردم غزه و پناهندگانی هستند که UNRWA باید به آنها خدمت کند. آنها

هستند که رنج یک تراژدی مکتوم مانده را تحمل میکنند و آنها هستند که باید داستان شان شرح داده شود، نه من."

جینگ در توصیف مردم فلسطین و کودکی که با بمب ها تکه پاره میشوند نگفت قربانی، گفت قهرمان. زیرا این مردم و بویژه این کودکان بی آنکه خود داوطلب باشند به مسیح رهایی بخش یک جنبش تبدیل شده اند و بار صلیب گناهان جهانی بی رحم را بر دوش خود می کشند، از عصری به عصر دیگر و از نسلی به نسل دیگر و هربار که بر دار این گناه مصلوب میشوند به جهان یادآوری می کنند:

ما هستیم، به عنوان یک ملت و کلید خانه خود را نشان میدهند: اینجاست خانه ی ما که اشغال شده است.

چه کسی باید ببیند که جای این مردم و این کودکان روی این صلیب خون آلود نیست؟ حماس؟ رژیم اسلامی که کودکان خود را روی دار می برد؟ دولت ها و قدرت هایی که خسارت یهودی ستیزی و یهودی کشی سببانه شان را با "فلسطینی کشی" پرداخت میکنند؟ سازمان ملل که نمیتواند به توپ و بمب فسفری بستن نهادهای خود را محکوم کند و همین حالا در تدارک ماستمالی کردن این جنایت است؟

جان جینگ یاد آور یک حقیقت تلخ هم هست: اینکه از "سازمان ملل" که توسط قدرت های جهانی و همچنین توسط نمایندگان دولت های مرتجع کشورها و قدرت هایی که اعتبار یهودی ستیزی و یهودی کشی سببانه است به جز همین سازمان های خدمت رسانی و فرهنگی و مشابه آن که در سیاست مداخله نمی کنند و در این سازمان ها هنوز انبوهی از آدم ها به امید ایجاد یک دنیای بهتر تلاش میکنند، همانطور که در سازمان های امداد دیگر مثل صلیب سرخ و سازمان های غیردولتی مستقل.

Caomhe Butterly، زن جوان ایرلندی که معمولا صدایش را کنار قربانیان بی عدالتی از هرملیتی: بی خانمان های سیل آمریکا یا دهقانان فقیر مکزیک یا قربانیان ایدز می شنویم، در زیر باران موشک های حاوی بمب های فسفری خود را به غزه رساند و به کمک مجروحین و پناهندگان شتافت. یادداشتی که او بعد از بمباران یک بیمارستان در غزه به خارج فرستاد، یکی از تکان دهنده ترین گزارشات این تهاجم غیرانسانی بود که به سرعت از طریق اینترنت پخش شد. او در پایان گزارش دردناک خود از غزه بعد از شرح جنایات هولناکی که در حق مردم رومیشد، نوشت: " باوجود این، رو در روی این چنین ویرانگری، این مردم خرد نشده مانده اند."

همبستگی اجتماعی و حمایت آنها از یکدیگر الهام بخش است، و استواری مردم غزه باعث می شود همه کسانی که شاهد این وضع هستند سر تعظیم فرود بیاورند و الهام بگیرند.

ابعاد فداکاری آنها، واکنش جمعی ما را می طلبد... غزه و فلسطین و مرمش به زنده بودن، نفس کشیدن، مقاومت ادامه میدهند و خرد نشده باقی مانده اند و مخالفت آنها با درهم شکسته شدن، همه مارا فرا میخواند و به چالش می طلبد."

این انسان ها و فعالیت های شان به ما یادآوری میکند حماس و رژیم اسرائیل، بوش و احمدی نژاد، طالبان و رایس ها جهان را تشکیل نمی دهند، آنها بر جهان ما بار شده اند.

جهان از انبوه مردمی تشکیل شده که برای حق برابر و آزادی تلاش میکنند و برای انسان بودن و رهایی انسان ها باید کنار آنها ماند.

در کنار نام هایی مثل راشل کوری، انبوهی از انسان های شریف هستند که در پنج قاره جهان به دفاع از حق بر میخیزند که هرگز نام شان در هیچ جا ثبت نخواهد شد، بسیاری حتی جان خود را در عراق، افغانستان، و اخیرا غزه زیر بمب های آمریکا، ناتو، و اسرائیل از دست دادند. با اینکه حتی نام آن ها را هم نمی دانیم، اما وجود آنهاست که باعث می شود که حتی در بحبوحه یکی از نامردمی ترین تهاجمات نظامی به مردمی بی دفاع بتوانیم از انسان صحبت کنیم و امیدوار بمانیم.

این جوانه های امید هستند که برپا دارندگان "سرب گداخته" را شرمسار کرده اند.

* نوار حاوی شواهد استفاده از بمب های فسفری (توجه:نوار حاوی

صحنه های دلخراشی است) ۵ بهمن ۱۳۸۷
<http://www.guardian.co.uk/world/2009/jan/20/gaza-white-phosphorus>

پژاک از زبان رسانه ها

نسرین ابراهیمی

اشغال عراق و افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا و هم دستاوردش نقطه عطفی برای بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی بوده و آنها را به چالش گرفته است. این تحولات در منطقه به ویژه در کردستان و در میان سازمانها و تشکلات سیاسی کردستان تاثیر ویژه ای داشته و نه تنها سبب بوجود آمدن چرخشهای سیاسی عمده و انشعابات متعدد و دو دسته گنجا در میان آنها شده بلکه سبب بوجود آمدن احزاب و جریاناتی گردیده که با امید به تکیه به قدرت متجاوز خارجی شبیه کردستان عراق و در بیگانگی بر پایگاه و مبارزات مردمی به پیچ و مهره هائی برای پروژه های اترناتیو سزای امپریالیسم آمریکا تبدیل شده اند. اما نگاهی به یکی از این سازمانهای نوظهور از زبان مطبوعات بیاندازیم.

چند سالی است که تشکلی به اسم پژاک یا حزب حیات کردستان آزاد اعلام موجودیت کرده است ظاهرا یکسری عملیاتی را بر علیه نیروهای رژیم انجام داده. از این جریان به اسم شاخه و یا شعبه و یا تشکل جانبی پ-ک-ک نام برده میشود و در بسیاری موارد نام پژاک مترادف است با پ-ک-ک بعنوان سازمان مادر.

پ-ک-ک در سال ۱۹۷۰ تاسیس شد. پیشمرگان پ-ک-ک و رهبر بلامنازع آن عبدالله اوجلان (اپو) که اکنون در زندان ترکیه بسر میبرد تا سال ۱۹۹۸ در سوریه و در دره بقا سکنی داشتند اما با پایان جنگ سرد و تهدیدات ترکیه دولت سوریه از اوجلان خواست که سوریه را ترک کند اما او را به ترکیه تحویل نداد. اوجلان به روسیه و از آنجا به کشورهای مختلفی از جمله ترکیه و یونان رفت و سرانجام در سال ۱۹۹۹ هنگامیکه از سفارت یونان به ناپرویی منتقل میشد در عملیاتی توسط میت ترکیه و سرویسهای جاسوسی آمریکا و اسرائیل دستگیر و به ترکیه فرستاده شد. پیش از بوقوع پیوستن این حادثه یعنی تا سال ۱۹۹۷ پ-ک-ک حدود ده هزار پیشمرگه و هزاران هوادار در ترکیه و اروپا داشت. پس از دستگیری اوجلان پیشمرگان به عراق گریختند و گفته میشد که در سال ۲۰۰۲ حدود چهار تا پنج هزار پیشمرگه داشتند. هر چند یک سال بعد پ-ک-ک خواهان راه حل صلح امیز در داخل ترکیه شد و خود را کنگره خلق نامید. دو سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۴ آمریکا پ-ک-ک را بعنوان سازمانی تروریستی اعلام کرد و پ-ک-ک که در این هنگام تحت فشار بود بطور یکنفره اعلان آتش بس نمود. پ-ک-ک دارای کمپهای نظامی در هلند و بلژیک بود و پس از مرگ تنو ون گوگ. پلیس هلند به کمپهای نظامی پ-ک-ک حمله کرد و در شهر لیمپده ۲۹ نفر را دستگیر کرد.

اما پژاک پس از آنکه شکلهای مختلفی بخود گرفت. اولین میتینگ خود را در سال ۲۰۰۴ برگزار کرد. یکسال بعد یعنی در سال ۲۰۰۵ پس از مرگ شوان قادری و شکنجه وحشیانه وی بدست رژیم جمهوری اسلامی تظاهرات وسیعی در شهر مهاباد صورت گرفت و رژیم عملیات وسیعی علیه پژاک در مرزهای انجام داد. عثمان اوجلان برادر عبدالله اوجلان از بنیادگزاران پژاک می باشد. در نشریه واشنگتن تایمز به گزارشی در مورد پژاک برمیخورید بدین مضمون که کوههای قندیل پناه گاه تشکیلاتی شده است که کمتر شناخته شده میباشد. بر مبنای این گزارش کوههای شمال کردستان عراق مامن جریانی است که ادعا میکنند دارای دهها هزار حمایت کننده در میان چهار میلیون کرد ایرانی هستند. این حزب که پژاک نام دارد ادعا کرده که بیست و چهار سرباز ایرانی را در سه حمله علیه پایگاههای نظامی در ماه پیش کشته است. این روزنامه آمریکایی از قول رهبران پژاک میگوید که مهمتر از تهدید نظامی برای رژیم تهران ممکن است که از فعالیت زیرزمینی این گروه برخیزد که در میان محصلین و روشنفکران و بازاریان طرفدار دارد.

در مطبوعات و رسانه های غربی گزارشات، اخبار، تحلیلها و مصاحبه های بسیاری دال بر رابطه بین پژاک و آمریکا وجود دارد. در اپریل ۲۰۰۶ سناتور دمکرات آمریکائی دنیس کوسینیچ در نامه ای به بوش از سیاست بوش در حمایت از سازمان مجاهدین و پژاک انتقاد کرده و خواستار توضیح در رابطه با آنچه وی از آن بعنوان تشکلات دست نشانده نام میبرد شده است. چند ماه بعد یعنی در نوامبر ۲۰۰۶ سیمون هرش این ادعا را تایید کرده و اعلام داشت که نظامیان آمریکایی و اسرائیلی اطلاعات مورد نیاز. ادرس نقاط مورد هدف را در اختیار پژاک قرار میدهند تا فشار داخلی بر ایران را افزایش دهند. هر چند هم پژاک و هم دولت آمریکا این مسئله را رد

کردند. اما در همین سال سخنگوی پژاک احسان وریا در مجله سلیت اظهار داشته بود که پژاک از اینکه آمریکا با آنها تماس ننگرفته نا امید شده و انتظار دارد بهمان طریقی که آمریکا به کرد های عراقی در رابطه با سرنگونی رژیم صدام کمک کرد همانگونه نیز به کردهای ایرانی یاری رساند. در همین رابطه تروریسم منیتور که از انتشارات بنیاد جیمزتاون میباشد در تاریخ پانزده ماه مه ۲۰۰۸ گزارشی به قلم توماس رنارد در مورد منافع سر درگم و مدافع جنگ پژاک دارد. بنظر وی منطقه کردستان در جنوب عراق محلی است که منافع ایرانیان، ترکها، کردها، عراقیها و امریکانیها با هم تلاقی پیدا میکند. و اغلب رل سردرگم در منطقه توسط ژاک ارانه میشود. وی می نویسد پژاک که شعبه جدید ایرانی حزب کارگران کردستان است میگوید که میخواهد برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی در اتحاد با کردها و ایرانیها سیستمی دمکراتیک فدرال برای ایران و کردها بوجود آورد. و در ادامه میگوید که بدون شک پژاک با انجام عملیات در ایران ارزش چشمگیری برای آمریکا دارد که بخوبی شناخته شده است. بعنوان مثال آمریکا پس از ۲۰۰۳ و حتی پیش از آن با مجاهدین خلق وارد همکاری شد با وجود اینکه این گروه بعنوان تروریست شناخته میشد و میشود. نویسنده مقاله سپس ادامه میدهد که با وجود اینکه آمریکا برای حفظ متحدین استراتژیکش به ترکیه اجازه چندین عملیات بیرون مرزی بر علیه پ-ک-ک را میدهد اما آمریکا احتمالا با ایران بر علیه پژاک همکاری نمیکند و از طرف دیگر تر بوش در رابطه با تغییر رژیم باعث حمایت از شورشگران ضد تهران میشود. وی از لس آنجلس تایمز نقل میکند که عثمان اوجلان برادر عبدالله اوجلان و موسس پژاک میگوید پژاک دارای رابطه خوبی با دولت آمریکا است و آمریکا پیشنهاد کمک نظامی اقتصادی و پزشکی به جنبش ما کرده است. بنا به گفته عثمان اوجلان آمریکا پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بلافاصله با آنها تماس گرفته است.

رایرت بیر رهبر سابق سیا که ارتباط نزدیکی با شمال عراق دارد در ایشیگل انترنیتی مینویسد من میدانم که آمریکا خدمات امنیتی برای پژاک تهیه میکند لذا آنها بهتر میتوانند از خود در درگیری با ایران محافظت کنند. این خدمات امنیتی از طریق دلتا فورس در اختیار آنها قرار میگیرد. روزنامه واشینگتن پست در آگوست ۲۰۰۷ گزارشی دارد از سفر رحمان حاجی احمدی رهبر پژاک از آمریکا. این روزنامه مینویسد رهبر حزب سه ساله پژاک که در آلمان زندگی میکند از آمریکا خواست که برای برانداختن رژیم به آنها کمک کند. او گفت که با دولت آمریکا تماس های محدودی دارد. وی از هر گونه کمک نظامی و مالی آمریکا استقبال کرد و خواهان ملاقات با منابع رسمی شد. وی همچنین اظهار داشت که ما رابطه خوبی با احزاب کردی دیگر داریم و کاملا از پ-ک-ک جدا هستیم. خواهان کردستان بزرگ نیستیم و در حال حاضر دمکراسی در ایران بخشی از برنامه مان است. تروریسم منیتور به نقل از واشنگتن پست مینویسد که با او به سردی برخورد شد و هیچ کدام از اعضای دولت او را ندیدند. این نشریه سپس در ادامه میگوید که روشن نیست ایبا این دیدار تلاش برای تماس با دولت آمریکا بود (اینطور نشان بدهد که اینگونه تماس وجود ندارد) یا اینکه نقشه ای برای تماس پنهانی با واشینگتن بوده است. به اعتقاد نویسنده واشنگتن پست چه آمریکا پژاک را حمایت کند یا نه رابطه میان آنها بسیار خوب است. هر چند از شروع ماه می تنش میان پژاک و آمریکا زیاد شده است. رهبران پژاک که معمولاً حامی دولت آمریکا هستند واشینگتن را متهم به دادن اطلاعات به ترکیه و غیر مستقیم به ایران نموده اند. آنها همچنین گفته اند که نیروی هوایی ترکیه بمبهای گازی ساخت آمریکا را در اول و دوم ماه مه بر روی کوههای قندیل انداخته اند. آمریکا تنها کشور غربی نیست که از نزدیک به پژاک توجه دارد. آلمان با جمعیت کرد بالا فعالیت گروه را دنبال میکند. در پایان این طور نتیجه میگیرد که پژاک به سه دلیل بوجود آمده است

۱- برای ایجاد فعالیتهای ضد رژیم در ایران. ۲- به قصد گریز از مارک تروریستی که به پ-ک-ک زده میشود ۳- و به منظور بدست آوردن حمایت آمریکا بر علیه دولت ایران. هر چند که پژاک میگوید با پ-ک-ک متفاوت است اما تاریخ. هدفها و رهبرانشان بطور در هم تنیده ای بهم وابسته هستند.

اینها فقط شمه ای از نظرات و گزارشات مطبوعات و رسانه های امپریالیستی

در رابطه با پژاک میباشد. واقعیت این است که امروزه کسانیکه چشم براه آمریکا در طلب دمکراسی و آزادی در ایران هستند در حال خاک پاشیدن به چشمان مردمی میباشد که ضمن نه گفتن به کلیت نظام جمهوری اسلامی. به امپریالیسمها نیز نه میگویند و آنها را نیز دشمن خود میدانند. توهم به استراتژی جنگ طلبانه آمریکا و بردن این توهم به میان مردم کردستان که گویا با کمک آمریکا میتوان به آزادی برابری و دمکراسی رسید این در واقع با اردوی دشمنان مردم همساز شدن و پشت کردن به آنها است.. ژانویه ۲۰۰۹

اندر سوگ سیاوش شاملو!

خسرو شاکری

هنگامی که خبر نهایی مزایده (مصادره) اسباب و اثاثه ی منزل احمد و ایذا شاملو را خواندم دل بیمارم را درد دیگری هم گرفت - درد بیماری خودخواهی های بزرگ آدم های کوچک که با خود خواهی های بزرگ ذره ای هم بزرگ نمی شوند.

به یاد ندارم چگونه در آستانه ی انقلاب در لندن با شاملو آشنا شدم. شاید زنده یاد ساعدی، که از پیش می شناختم، مرا نزد او برد و با او آشنا ساخت. آن ساعتی که آنجا بودم بیش از آنچه در فکر چگونگی همکاری پیشنهادی او با ایرانشهر بوده باشم، به نظاره ی چهره، چشمان، حرکت های صورت و دست های او، به زبان بدن (body language/langage corporel) شاملو مشغول بودم. می گفتم تا مردی را که دهه ها از راه شعرش از دور می شناختم و برایش احترامی عمیق قائل بودم، از طریق چهره، چشمان، حرکات صورت اش آنچه که وی در باره ی آینده ی تاریک انقلاب می گفت برآستی دریابم که ژرفنای افق مهیب آینده ی ایران را در چشمانم و مغزم می ترکاند. بهت زده از افقی که او از آینده ای مهیب در برابر من بدبین نسبت به انقلاب ساخت از وی جدا شدم، تا اینکه یک ماه و نیم بعد او در تهران مرا به همکاری برای کتاب جمعه به نزد خود خواند. در نخستین جلسه ای که با حضور مدعوین برای بحث درباره ی مجله ی مورد نظر او برگزار بود احترام ام برای او ریشه های عمیق تری یافت، چه او با مدارا و شکیبایی بی سابقه ای در ایران به همه گوش می داد و هیچ در صدد نبود عده ای معروف و غیر معروف را به زانده های خود بدل سازد. در طول حدود یکسالی که از نزدیک به طور روزمره او را می دیدم و به نحوه ی کار او آشنا می شدم، هرروز بیش از پیش در شگفتی می شدم که چگونه در کشوری که هر کس دنبال نامی است و با بدست آوردن خرده نامی با دیگران، حتی کسانی که از شانه هایشان بالا رفته است، حقیرانه رفتار می کند، مردی پیدا شده بود این چنین شکیبی که هیچ چیز را بر همکارانش تحمیل نمی کرد، بل حتی با آنان در تدوین نوشته ها و مصاحبه های مورد نظر می کرد. نکته ی دیگری که طی آن سال و چند ماهی در کمبریج (ماساچوست) مرا در خصایل او خیره کرد این بود که هرگز ندیدم که وی، برخلاف ما ایرانیان، از کسی بدگویی کند، یا کسی را خوار سازد. بزرگمنشی او غول آسا بود.

در چند ماهی که، پس از سخنرانی اش در دانشگاه هاروارد در کمبریج، او و همسرش مهمان من بودند و از صبح تا شب را با هم سر می کردیم او را بیشتر شناختم و احترام ام برای او بیشتر شد. تصور نشود که او بی عیب و انسانی کامل بود؛ نه، اما کمال انسانیت در او بود. رابطه ی عاشقانه اش با ایذا چون دانویی که خروش های آغازین خود را پشت سر گذاشته بود در آرامشی دلپذیر دیدنی به پیش می رفت. آنچه مصاحبت با او را دلپذیر تر می ساخت زبان پر مزه ریز ظریف و شاعرانه ی وی در باره ی همه چیز بود.

او گاه به گاه از سه فرزندش سخن می گفت. نخستین آنان، سیاوش، را در همان روزهای نخستین پس از انقلاب در تهران دیده بودم. فرصت زیادی دست نداد با او آشنا شوم. او در باره ی نقش انقلابی خود در آن روزها لاف ها می زد، بدون آنکه بدانند انقلاب به کار گرفتن اسلحه ی گرم نیست؛ انقلاب هنگامی انقلاب است که انسان ها یک به یک و با هم از سرشتی دیگر شوند و تمام زبانه های ضد انسانی را از خصایل خود بزایند. به نظر می رسد که او نیز در موج غزای فساد رشد یابنده غرق شده است.

پسر دیگر شاملو، سیروس، به درخواست پدرش همسفر من از تهران تا پاریس شد. چند روزی پس از بسته شدن روزنامه آیندگان ناگزیر شدم اتوموبیلی را که برای ایرانگردی با خود آورده بودم به فرنگستان بازگردانم، چون دولت بازرگان آوردن خود رو را ممنوع کرده بود - امری که شگفت انگیزانه مشمول دو اتوموبیل آلمان شرقی برای نورالدین کیانوری و مریم فیروز فرمانفرما نشد، که رانندگان زن و مرد جوان کمونیست شان، به همراه من به مرز ایران رسیده، و مرزبانان از من خواسته بودند سخنان آنان را ترجمه کنم. به هنگام بازگشت، شاملو از من پرسید آیا می توانستم سیروس را همراه خود به آلمان ببرم؟ با ترتیباتی که برای خروجش دادم با هم سفری جالب از راه ترکیه و یونان به فلورانس و سپس پاریس کردیم. چه سفری! من می راندم و خسته می شدم و او با نوای زیبایی گیتارش خستگی را از من می زدود. وی از پاریس به قصد اقامت

رهسپار شمال آلمان شد. اما بعد ها شنیدم - شاید از خود شاملو - که فلورانس را بیشتر پسندیده بود و در آنجا رحل اقامت و خانواده افکنده بود. در آن سفر، هم با سیروس آشنا شدم و هم از شاملو شناخت بیشتری پیدا کردم.

دیگر فرزند شاملو را، که در آن دوران در لندن می زیست، هرگز ندیده ام. آن طور که از شاملو شنیدم سرش به کار خویش بود. حال نمی دانم که سیاوش به نمایندگی از آن دو توانسته است چنین حکمی را از دادگاهی مردانه علیه باتونی بگیرد که از نظر نظام حاکم چون شهروندی درجه ی سوم - باتونی غیر مسلمان - تلقی می شود. چه پیروزی شرافتمندانه ای! و چه آسان. دلم می خواست سیاوش در درنگی به این می اندیشید که، اگر پدرش اکنون او را نظاره می کرد، چه حالی می داشت. البته حکمی که سیاوش را پیروز کرده است همان آتش سیاوش ما ایرانیان نبود، بل حمل آب - بود، که خاکی است پاشیده بر سر فرهنگ ایران.

اما نباید فراموش کرد که، در عین اینکه مصادره ی یادگار های شاملو ضایعه ایست ناپسند، اهمیت فرهنگی شاملو چنان است که با چنین اقدامات ناپسندی کوچک نمی شود. ایذا خود در یاری و یابوری خویش در زندگی شاملو بنویه خویش شمایی است که تاریخ ادب ایران هرگز فراموش نخواهد کرد. فراموش نمی توانم کرد که، هنگامی که به دلایلی، که حال گفتن ندارد، تیراژ ۳۰ هزاری کتاب جمعه به زیر ده هزار سقوط کرد و ناشر پول پرست دیگر انتشار آن مجله را برای کیسه ی سیراب نشدنی اش به اندازه ی کافی سودآور نمی یافت، احمد شاملو جواهرات آن باتونی فداکار را به گرو گذاشت تا انتشار مجله قطع نشود، و نشد، چون، با تغییراتی در مجله، تیراژ باز به ۳۰ هزار رسید.

یاری و یابوری ایذا با کار فرهنگی شاملو آن بانو را وارث به حق و شمایی در کنار شاملو می سازد؛ نه یک امر ژنتیک و نه یک حکم نظامی مردسالار و اسلام سالار هیچکدام نمی توانند آن حقانیت فرهنگی را مانع شوند.

برگزاری مراسم یادبود کارگران

جان باخته ی مس خاتون آباد در شهر سقز

در روز جمعه ۱۳۸۷/۱۱/۴ جمع کثیری از کارگران شهر سقز در ساعت ۲/۵ بعد از ظهر به مناسبت سالگرد حمله ی نیروهای سرمایه به صفوف کارگران خاتون آباد مراسمی را در گرمی داشت یاد قربانیان این فاجعه برگزار کردند.

ابتدا جلال حسینی مجری برنامه یک دقیقه سکوت را به یاد جان باختگان این حمله ی ددمنشانه ی سرمایه داران به صفوف کارگران خاتون آباد اعلام کرد.

این سکوت با یک قطعه شعر از سوی یکی از حاضرین شکسته شد. سپس محمود صالحی که در مراسم حضور داشت، به ایراد سخنرانی پرداخت.

محمود صالحی در بخشی از صحبتهایش خطاب به کارگران و شرکت کنندگان مراسم یادبود کارگران خاتون آباد اشاره کرد: "چند سال پیش کارگران مس خاتون آباد کرمان، تنها به جرم مطالبه ی کار از زمین و هوا مورد حمله ی افراد مسلح قرار گرفتند. در این حمله ی وحشیانه ۴ نفر از کارگران جان خود را از دست دادند و ده ها نفر دیگر زخمی و یا دستگیر شدند. به دنبال پخش این خبر جنبش کارگری جهان به حرکت درآمد و این حمله ددمنشانه را محکوم کردند. در این راستا کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگران با فرستادن یک هیئت به ایران خواستار رسیدگی به پرونده ی قربانیان خاتون آباد شدند. از طرف دیگر کارگران ایران هم با اعلام حمایت از خانواده های قربانیان خواستار معرفی مسببین این جنایت شدند. اما تا به امروز، این عوامل که دست شان به خون کارگران رنگین است، به هیچ دادگاهی معرفی نشده اند. ما امروز در پنجمین سالگرد کارگران خاتون آباد خواستار محاکمه علنی و معرفی این قاتلان به افکار عمومی هستیم." ۱

این مراسم با بحث آزاد حول مسائل کارگری در ساعت ۵ بعد از ظهر به پایان رسید. ۱۳۸۷/۱۱/۴

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

اطلاعیه سازمان عفو بین الملل در رابطه با تخریب گورستان خاوران



سازمان عفو بین الملل

از مقامات مسنول ایران می‌خواهد سریعاً به تخریب صدها گور فردی و جمعی بی نام و نشان در گورستان خاوران پایان دهند و تضمین کنند که این محل حفظ خواهد شد. همچنین تحقیقات قانونی بی طرفانه، جامع و مستقل در این گورستان و در باره اعدام های دسته جمعی سال ۱۹۸۸ در ایران را که "کشتار زندانیان" نامیده می شود و سالهاست به تاخیر افتاده است، آغاز کند. عفو بین الملل بیم آن دارد که اقدامات مقامات دولتی ایران با هدف نابودی و از میان برداشتن شواهد نقض حقوق بشر و محروم کردن خانواده های قربانیان کشتارهای ۱۹۸۸ از حق دستیابی به حقیقت، عدالت و غرامت انجام می شود.

گزارشها حاکی از آن است که از تاریخ ۹ تا ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹ بسیاری از علایمی که به وسیله خانواده های اعدام شدگان به عنوان نشان گور درست شده بود، یوسپله بولدز تخریب شده و اقدام به ریختن خاک تازه و کاشتن درخت، دست کم در بخشی از گورستان شده است.

عفو بین الملل همچنین از دولت ایران می‌خواهد که نسبت به دعوت به تأخیر افتاده از اهرم های اجرایی سازمان ملل اقدام کند و سفر نماینده ویژه سازمان ملل در مورد اعدامهای غیر قضایی، خودسرانه و بدون محاکمه به کشور را تسهیل کند. فرستاده ویژه سازمان ملل در سفر خود باید مجاز به اتخاذ بهترین شیوه پیشبرد و انجام تحقیقات در باره وقایع ۱۹۸۸ از جمله در ارتباط گور های بی نام و نشان خاوران باشد، و بدون مانع به گورستان خاوران دسترسی داشته باشد.

مقامات دولتی ایران ملزمند که تحقیقی بی طرفانه در مورد این رویدادها انجام دهند و افراد مسنول در "کشتار زندانیان" را با رعایت رویه های عادلانه و بدون توسل به اعدام به عدالت بسپارند. تخریب خاوران راه را بر چنین تحقیقاتی در آینده خواهد بست و باعث نقض حقوق قربانیان و از جمله خانواده های آنها در دستیابی به راه حل دادخواهانه موثر خواهد شد.

مقامات ایران همچنین در تضمین تحویل اجساد مخفیانه دفن شده در این محل حتی آنها که قربانی جنایت نبوده اند، مسنول هستند. تخریب خاوران مانع از چنین امری شده و باعث رنج و مرارت بیشتری برای خانواده های قربانیان و " کشتار زندانیان" شده که سالهای متمادی با تجمع در خاوران به بزرگداشت یاد عزیزان اعدام شده شان پرداخته اند.

سابقه موضوع

در فاصله ماه آگوست تا فوریه ۱۹۸۸ مقامات ایران به موج وسیعی از اعدام زندانیان سیاسی اقدام کردند - وسیعترین موج اعدام ها در بعد از اعدام های اولین و دومین سال پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران . در مجموع اعتقاد بر این است که بین ۴۵۰۰ تا ۱۰۰۰۰ زندانی کشته شده اند.

عفو بین الملل مکرراً خواهان سپرده شدن افراد مسنول در " کشتار زندانیان" به دست عدالت با رعایت اصول عادلانه و بدون اعمال مجازات مرگ شده است.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به ایران: [بیستمین سالگرد " قتل عام زندانیان" آگوست ۲۰۰۸](#)

[anniversary of 1988 "Prison Massacre", AI Index: The 20th anniversary of 1988 MDE 13/118/2008, 19 August 2008](#)

۹ گزارش عفو بین الملل , ایران : نقض حقوق بشر ۱۹۸۷-۱۹۹۰ human Amnesty International's report, Iran: Violations of rights 1987-1990 (AI Index MDE 13/21/90 - ژانویه ۲۰۰۸)

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر در باره تهاجم اسرائیل به غزه



چندی است که جنگ اسرائیل و غزه، سرفصل تمام خیرگزارهای جهانی شده است و هر روز هجوم سنگین اسرائیل به غزه، ابعاد گستردهتری از این فاجعه را به نمایش میگذارد.

بهباهای این حمله پرتاب موشک از غزه به اسرائیل است. این در حالی است که در مقابل هر موشک فلسطینی دهها موشک اسرائیلی - با قدرت تخریبی بسیار بالاتر و همراه با اورانیوم و فسفر- بر سر کودکان، زنان و مردان فلسطینی ریخته می‌شود.

نخست وزیر اسرائیل (المرت) به دلیل فساد مالی تحت فشار است و از سوی دیگر انتخابات اسرائیل را پیش رو دارد و به جنگ به مثابه ایزاری برای صدور بحران می‌نگرد. در چنین فضایی، تهاجم آغاز می‌شود. تهاجم سنگینی که منجر به کشته شدن صدها زن و کودک و زخمی شدن هزاران فلسطینی می‌شود که تنها خواست آنها زندگی در دنیایی است، بهتر از آنچه تا کنون دیده‌اند.

محرکین جنگ و تقویت کنندگان بحران در منطقه در راستای مشروعیت بخشیدن به دیدگاهی هستند که جنگ را تنها راه حل هر مشکلی می‌داند. این جنگ تقویت کننده بنیادگرایی در اشکال مختلف آن است. نباید این نکته را از خاطر دور داشت که رژیم اسرائیل یکی از نمونه های اصیل بنیادگرایی است. رژیمی که بر پایه نژادپرستی و توسعه طلبی ارضی استوار است و هیچ ابایی از انجام تروریسم دولتی ندارد. رژیمی که رشد و تکامل آن چیزی جز بحران آفرینی در منطقه نمی‌تواند باشد. و اما حاصل این جنگ برای غزه جز ویرانی، فقر و بیکاری و نابودی ساختارهای اقتصادی نیست. جنگی که همانند دیگر جنگ‌ها هزینه ای آن را کارگران و زحمت‌کشان، زنان و کودکان غزه می‌پردازند. از سوی دیگر با سرکوب و قتل عام جنبش های دموکراتیک مردم فلسطین، تنگنظری های حماس مانع ایجاد اتحاد ملی فلسطین می‌شود و سر باز زدن حماس از مشارکت دادن طیف های مختلف فکری و تمامیت خواهی آن، شرایط مناسبی را برای حمله به غزه فراهم کرده است. ما، ضمن محکوم نمودن کشتارملت فلسطین خواستار متوقف شدن جنگ و حمایت آزادی خواهان و فعالان اجتماعی-سیاسی جهان از مردم فلسطین هستیم.

"کانون مدافعان حقوق کارگر"

